

# فلسفه آدم و حوا

[www.erfan-darmani.ir](http://www.erfan-darmani.ir)

[www.erfan-darmani.blogfa.com](http://www.erfan-darmani.blogfa.com)

دکتر علی اکبر خانجانی

**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

**عنوان کتاب : فلسفه آدم و حوا**

**مؤلف : دکتر علی اکبر خانجانی**

**تاریخ تألیف : 1387-1388**

**تعداد صفحه: 29**

## فهرست مطالب

- 1- فلسفه ازدواج و زناشویی..... 4
- 2- دیالکتیک زن و مرد..... 24
- 3- دین زنانه..... 27

فصل اوّل

# فلسفہ ازدواج و زناشوئی

## بِسْمِ اللّٰهِ الْخَيْرِ الْوَاصِلِينَ

۱ - زندگی انسان چیزی جز رابطه و مبادله و دادوستد و معامله و دریافت و پرداخت با جهان و جهانیان نیست که شدیدترین این واقعه با هموعان است .

آدمی حتی آنگاه که بی توجه در خیابان عبور می کند نیز با هر رهگذری دارای ارتباطی می شود و در یک آن چیزی می دهد و چیزی می گیرد و معامله و رابطه ای در ناخودآگاه فرد با کل آدمها در خیابان رخ می دهد . در هر نگاه هر چند سهوی و ناخودآگاه چیزی مبادله می شود .

آدمی حتی در تنهائی اش به طور اتوماتیک در هر لحظه مشغول مبادله با جهان و جهانیان و آدمهاست . آدمها هر یک با باری از معنا و انرژی خوب و بد بر او وارد می شوند و چیزی به او می دهند و چیزی از او می گیرند و می روند . این واقعه حتی در خواب هم ادامه دارد . آدمی چیزی جز رابطه نیست و چون دارای روح است شدیدترین و عمیق ترین ارتباط را با هر چیزی برقرار می کند . و مهمترین خاصیت روح انسان در برقراری ارتباط است و لذا قویترین روح ها از عمیق ترین ارتباطات برخوردارند .

ورابطه زن و مرد هم یکی از این ارتباطات است و بلکه شدیدترین ارتباط انسان در جهان است و عمیق ترین مبادلات در این رابطه رخ می دهد زیرا روح با تمامیت خودش در این رابطه وارد می شود و لذا روحانی ترین رابطه انسان با جنس مخالف و خاصه با همسر است و لذا سرنوشت سازترین رابطه هاست زیرا بیشترین مبادلات در این رابطه ممکن می شود . در این رابطه خود روح مبادله می شود در حالیکه در سایر روابط روح بستر و عامل برقراری رابطه است و نه موضوع مبادله . ولذا ازدواج واقعه مبادله روح دو انسان است که شدیدترینش در ازدواج عاشقانه رخ می دهد .

۲ - درست مثل هسته اتم که اساس عالم ماده است ازدواج و زناشویی و خانواده هم اساس تاریخ تمدن و علوم انسانی و اجتماعی است و به میزانی که امروزه این علوم از اصل و اساس خود دور شده اند از رسالت حقیقی خود و از علمی بودن ماهیت خود بیگانه شده اند . بنابر این پرداختن به این مسئله به معنای رجعت دوباره به اصل و اساس همه علوم انسانی و اجتماعی و حتی پزشکی است و نیز علوم دینی .

۳ - در قرآن کریم می خوانیم که خداوند از هر چیزی یک زوج آفریده است . و این زوجها دارای ماهیتی متضادند و در عین حال به لحاظ وجودی مستقیماً از یکدیگرند و بی همدیگر موجودیتی ندارند . و این ذات معنای دیالکتیک به عنوان محور اندیشه و علم و ادراک بشر است و به مثابه روح پدیده شناسی می باشد تا آنجا که آخرین موضوع جهان اندیشه همانا درک راز این وحدت اضداد و دوقلوهای عالم وجود است . و این مسئله برای وجود انسان بخصوص در عرصه خودشناسی و انسان شناسی و همه فرآورده های بشری به مثابه ام المسائل است همانطور که هر فرد بشری به وضوح احساس می کند که کلیه سرنوشت او در رابطه اش با جنس مخالف قرار دارد .

۴ - نیاز آدمی به جنس مخالفش بسیار عمیق تر و اسرار آمیزتر از آن اموری است که او می فهمد و برایش تدبیر می کند . آنچه که نیاز جنسی نامیده می شود خود وسیله ای است برای ارضای نیاز برتر و عمیق تری . همانطور که نیاز انسان به غذا خود عمل خوردن نیست بلکه مواد حیاتی موجود در آن است و نیز موادی که در بدن انسان به واسطه غذاها پدید می آید که در خود غذاها حضور ندارند . همانطور که نوع غذا و آداب غذا خوردن و کم و کیف تغذیه در افکار و احساسات آدمی نیز اثر دارد . رابطه جنسی کمتر از غذا نیست . همانطور که فی المثل می دانیم که عارفان و علما و پیامبران دارای رژیم غذایی ویژه ای بوده اند . یعنی همانطور که در کتاب اوپانیشادها آمده ، آدمی همانطور فکر می کند و احساس دارد که غذا می خورد . بنابر این نوع همسر و کم و کیف رابطه جنسی و عاطفی با همسر هم در اندیشه و معنویت و روحیات بشر اثری بسزا دارد . آدمی به هر چیزی که نیازمندتر است سرنوشت و روح و جان او از آن چیز اثر بیشتری می پذیرد و لذا مسئله ازدواج و زناشویی و رابطه جنسی مهمترین نقش را در ماهیت و سرنوشت هر بشری ایفا می کند . ولذا انسان عاقل این امر را در رأس اهداف و الویت های زندگی قرار می دهد و مسئله ازدواج و زناشویی را فقط از چشم نیاز لحظه ای جنسی نمی بیند .

۵ - هر «من» ی محصول «تو» های زندگی خویش است و مهمترین توی زندگی هر فردی همسر است . هر فردی از والدین خود حیات مادی می یابد ولی از همسر خود حیات معنوی و انسانی و روحانی حاصل می کند . پس آنکه همسر را فقط از چشم پانین تنه و معیشت می نگرد از همان آغاز سرنوشت انسانی خود را با مادیت جهان پیوند زده و خود را محکوم به جمادیت و حیوانیت جهان ساخته است .

۶ - هر کسی از همسرش توقع یک دوست ، همدل ، همفکر و هم سرنوشت و یار و یاور را دارد تا به یاری او سعادتمند گردد . ولی بزودی در می یابد که گونی با خصم خود وصلت نموده است و آن هم شقی ترین دشمن هایش . و این سرآغاز بیداری بشر است و بخود - آئی و اندیشه گری و تفکر جدی . زیرا مواجهه با نخستین تضاد در اعماق تن و دل و جان و اندیشه خود شده است . بزرگترین اندیشمندان جهان کسانی بوده اند که از این بیداری نگریخته و درباره اش تا به آخر اندیشه کرده اند . و این عمیق ترین و وجودی ترین نوع اندیشه و معناگرایی در بشر است که نهایتاً انسان را به خدا می رساند . همه پیامبران بزرگ نیز چنین بوده اند : آدم و حوا ، ابراهیم و هاجر ، عیسی و مریم مجدلیه ، محمد و خدیجه ، علی و فاطمه و ... .

۷ - در پس پرده همه مردان بزرگ زانی پنهان و آشکار بوده اند که موتور محرکه کل معنویت آنها بوده اند : سقراط ، بوعلی ، رابعه ، سوفی ، داوینچی ، کی پرکه گارد ، نیچه ، کافکا ، پو ، سالومه ، سیمون دوبوار و غیره .

۸ - اندیشه و تعمق جدی در ذات رابطه با جنس مخالف و همسر ، به مثابه اندیشه در ریشه حیات و هستی آدمیت خویشتن است . تنها معنا و تفکری که انسان را به خدا رسانیده است . همانطور که آدم ابوالبشر هم مقام نبوتش را در رابطه با حوا یافت . وجود حوا بود که او را از بهشت به عالم برزخ کشانید و جهانش را دگر ساخت و او را بیدار نمود . همسر ، عالیترین دشمن است یک دشمن الهی و متافیزیکی است و هر که این امر را در نیابد و در آن تفکر نکند و از آن بگریزد و کورکورانه این دشمن را محکوم سازد و از او انتقام بستاند بزرگترین دشمنی را با ذات انسانی خود نموده است و احمق و بی وجود از جهان می رود .

۹ - گریز از ازدواج و زناشویی ، گریز از هستی انسانی خویش است . زناشویی کارخانه وجود یابی روحانی بشر است . رابطه زناشویی جادونی ترین رابطه ای است که در کل کائنات پدید آمده است و قلمرو همه اسرار است .

۱۰ - هر کسی در رابطه با همسرش یا به خدا می رسد و یا به ابلیس . بهر حال رشد می کند . و این معنویت بشر است .

۱۱ - همانطور که شکافتن هسته اتم و علوم هسته ای منشأ اصلی مدرنیسم و هزاران علوم و فنون مدرن و بی سابقه است . شکافتن هسته رابطه زناشویی و کشف اسرار آن نیز تعیین کننده سرنوشت نهانی انسان در جهان است و منشأ همه علوم حقیقی در انسان شناسی و جامعه شناسی و روانشناسی است . و بشر مدرن متأسفانه از این هسته انسانی و روحانی مستمراً در حال دور شدن است و به دلیل جهل و ناکامی اش در این رابطه حتی در حال زیر پا نهادن این پیوند می باشد . و این می تواند منشأ انهدام وجودی و معنوی و حتی فیزیکی اش در جهان باشد .

۱۲ - ازدواج و طلاق برای هر بشری به مثابه مهمترین واقعه زندگی اوست و اگر او این مهمترین واقعه زندگی را تا به اعماق درک نکند از زندگی خود هیچ نفهمیده است و جاهل از دنیا می رود .

۱۳ - به لحاظ اعتقاد مذهبی نیز حوا جمال باطن آدم است و به لحاظ عرفانی ، جلوه ای از جمال پروردگار محسوب می شود . این باورها نیز سندی دیگر بر اهمیت درک رابطه آدم - حوایی می باشد . همانطور که یک مرد عاشق ، معشوق خود را همانطور می پرستد که خدا را . و یک زن عاشق هم مردش را هیچ کمتر از خدا نمی یابد و بلکه در چنین رابطه ای است که زن یا مرد برای نخستین بار با حقیقت خدا و مسئله پرستش آشنا شده و ایمان می آورد . اینست که در قلمرو ایمان عرفانی که عالیترین نوع ایمان مذهبی است همواره یک عشق آتشین جنسی به عنوان پشتوانه حضور دارد و عشق لاینفک عرفان است .

۱۴ - عشق جنسی را عشق مجازی خوانده اند ولی هیچکس بدون این عشق مجازی به عشق حقیقی نرسیده است همانطور که کل عالم هستی به مثابه عالم مجاز و برزخ است و نه هستی حقیقی . و لذا هر که این عشق را به بازی و مبادله و معامله دنیوی گرفت کل سرنوشت خود را تباه کرده است .

۱۵ - انسان اهل معرفت ، با همسرش همان معامله ای می کند که با خدایش : تقوا ، سخاوت ، از خودگذشتگی ، صبر ، اخلاص ، انجام وظیفه و ... خشوع .

۱۶ - کسانی که با همسر خود آداب دین و معرفت و تقوی را بجا آوردند به خدا راه یافتند و رستگار شدند .

۱۷ - باور عامه بشری اینست که ازدواج و انتخاب همسر نیز یک امر الهی و ازلی و خارج از اختیار بشری می باشد و واقعه ای است که در آسمان نوشته شده است و لذا آن را «قسمت» می دانند . در قرآن نیز این معنا وجود دارد که: این خداست که برای هر کسی از جنس نفس خود او همسری قرار می دهد . پس همسر هر کسی در هر مرحله از زندگیش همانی بوده که می بایست باشد و هیچ خطائی در کار نبوده است . و اگر طلاق و ازدواج مجددی رخ می دهد بدان معناست که نفس فرد دگرگون شده است در حالیکه همسرش را کد مانده است و یا همسوی او حرکت نکرده است چه به سوی حق و چه باطل .

۱۸ - اگر همسر هر کسی از نفس خود اوست پس چرا دشمن او از آب در می آید همانطور که در قرآن هم همسر هر کسی دشمن ایمان اوست یعنی دشمن ایمنی و آرامش و عزت اوست و هر مردی که به سوی جهنم می رود ظنایی بر گردن دارد که در دست زن اوست که او را به دوزخ می کشاند . این یعنی چه؟ مگر اینکه به این نتیجه برسیم که هر کسی ذاتاً دشمن خویشتن است و لذا همسرش هم که هم جنس او و جمال باطن اوست طبعاً باید دشمن او باشد . همانطور که در قرآن آمده که انسان خصم آشکار خویش است و این همان معنای کفر ذاتی بشر است .

۱۹ - عشق مرد به زن هم درست عشق او به نفس خویشتن است و زن بزودی بر این امر آگاه می شود . زیرا زن جمال نفس مرد است و لذا عشق جنسی بیان اشدّ خودپرستی است برای زن و مرد . پس اگر چنین است عشق جنسی یک عشق کافرانه و بلکه بیان اشدّ کفر است و خودپرستی و لذا همه جنایات بشری به طریقی ریشه در این عشق دارد . پس واضح است که انسان خردمند بایستی این عشق را در خود شدیداً مهار کند و بلکه بایستی با این عشق در خویشتن جهاد نماید و این محور جهاد اکبر برای هر بشری می باشد مخصوصاً مردها . تا دل و جان و روح خودش را از خود پرستی که عین شیطان پرستی است برهاند زیرا پرستش از آن خداست . واصلاً انسان فقط در جریان این نبرد بر علیه دل خویشتن است که راه خدا را می یابد و نهایتاً به او می رسد . که مشهورترین مثال این واقعه همان جهاد ابراهیم بر علیه دل خویش است که همسر و فرزند محبوب خود را در بیابان برهوت عربستان به امان خدا رها کرد و از این واقعه به مقام امامت رسید یعنی خدا را در دل خود یافت . و اینست رابطه بین عشق مجازی و عشق الهی .

۲۰ - مردی که بتواند دلش را از عشق همسر و فرزند پاک کند و خانه خدا سازد تازه می تواند آنها را برای خودشان دوست بدارد که نژاد پرستی و خودپرستی نباشد و بلکه محبت راستین همین است و لذا خداوند می فرماید که : اگر کسی دیگری را دوست بدارد و راست بگوید خداوند را بسیار شدیدتر دوست می دارد . و در غیر این صورت او عاشق نفس خودش می باشد و همسر و فرزندش فقط ابزارهای خودپرستی او هستند .

۲۱ - فقط دلی که خانه خدا شده است صاحبش می تواند همه را دوست بدارد و در جمال حوا ، جلوه ای از جمال پروردگارش را دیدار کند . این امر درباره حوا هم نسبت به آدم مصداق دارد .

۲۲ - در قرآن کریم می خوانیم که خداوند ظاهر و باطن هر چیزی است . و لذا ظاهر و باطن انسان هم که خلیفه اوست می باشد که این کمال واقعه است . و آدم و حوا به مثابه ظاهر و باطن یک وجود واحدند . وصف خدایگونه عارفان از جمال زن از چنین واقعه ای بر می خیزد .

۲۳ - و لذا رابطه جنسی بین آدم و حوا اگر بر صدق و معرفت و وفا و ارادت باشد متافیزیکی ترین واقعه ای است که در عالم خاک رخ می دهد و مهد معراج و دیدار با خدا می تواند بود . در غیر اینصورت عرصه سقوط در درک اسفل السافلین است . و اینست که عمل زنا در حقوق مذهبی در رأس همه گناهان قرار دارد همانطور که امر عصمت هم در رأس همه ارزشهای دینی قرار دارد . عصمت فقط به معنای خویشتن داری در قبال نامحرم نیست بلکه برقراری رابطه ای صادقانه و شریف و پاک و همدلانه در رابطه جنسی با همسر نیز می باشد . و اینست که چه بسا آدم هانی که بعد از ازدواج تازه به راه فسق و زنا می روند زیرا حقوق رابطه زناشویی را ادا نکرده اند و این رابطه قدسی را به فساد کشانیده و با آن معامله ای شیطانی نموده اند یعنی از یکدیگر فقط به عنوان ابزاری جنسی یا معیشتی استفاده کرده اند و پس .

۲۴ - زنای در رابطه زناشویی امری است که بندرت از آن سخن رفته است در حالیکه به مراتب مهلکتر از زنای با غیر همسر است . رابطه جنسی بین دو انسان که واقعاً همسر و همدل نباشند در حکم زناست . زیرا در چنین رابطه ای همواره فرد سوئی در روان طرفین دخیل می شود و این از زنای با غیر همسر به مراتب پلیدتر و لذا حاصلش مخربتر است . و اینست که مفاسد اخلاقی و جنسی در افراد متأهل به مراتب شدیدتر است و اماکن فساد را عمدتاً افراد متأهل بر پا داشته اند و استمرار می دهند . جنون جنسی حاصل از دواجهای سیاسی و تجاری و صرفاً جنسی است . اساس این ازدواج ها بر زناست .

۲۵ - کسی که به همسر خود وفا نکند به هیچ امری از باورهای خودش هم نمی تواند وفا کند زیرا همسر جمال باطن است . خیانت به او خیانت به خویشتن است .

۲۶ - ازدواج ، واقعه عهد بستن با خویشتن است و وفای به آرمانها ، باورها ، احساسات و ارزشهای خویشتن . و اینست که ازدواج اساس دین و مدنیت و تربیت و معرفت و انسانیت است . و فرار از ازدواج به هر بهانه ای واضح ترین بیان کفر است مخصوصاً به بهانه قداست و ریاضت که اشد کفر یعنی نفاق است . ازدواج نیمی از دین نیست بلکه نیمه اول دین است و اینست که پیامبر اسلام آن را سنت دین خود نامیده است زیرا سنت ویژه دین محمد همان معراج و دیدار با خداست و اینست که دین محمد ، دین جمال است و تنها دینی که در آن به جمال پیامبرش سلام و صلوات می فرستند .

۲۷ - در عشق به جنس مخالف و ازدواج ، دل آدمی زنده می شود و بیدار شده و به خود می آید . حق و ارزش این رابطه اساساً به همین امر است تا این دل زنده شده به جنس مخالف که نفس خویشتن است آماده برای این پذیرایی خداوند شود . یعنی آدمی دل از خود بکند و آن را به خدا بخشد تا در آن مقیم گردد تا انسان خلیفه خدا شود و هدف خلقت انسان تحقق یابد .

۲۸ - کل واقعه عشق جنسی و زناشویی دو مرحله است : دل دادن و دل کندن . ولی بسیار اندکند کسانی که حاضرند دل بکنند الا به جبر و زور و زجر . تا آنجا که در این دل کندن چه بسا دوباره دل می رود . در حالیکه دل بایستی به معرفت و اختیار از جنس مخالف باز پس گرفته شود تا به صاحب اصلی اش یعنی خداوند سپرده شود تا دل به کمال حیات و هستی ارتقاء یابد . و اینست وصال حقیقی و وجودی .

۲۹ - آدمی تا دل از جنس مخالف به صلح و دوستی ، نکند نمی تواند او را دوست بدارد و لذا عاقبت آن به کینه و نفرت ابدی می رسد که این کینه دل را می میراند .

۳۰ - عشق به جنس مخالف و همسر به این دلیل محکوم به کینه و نفرت و انتقام است که عین عشق به خویشتن و خودپرستی است و خودپرستی ذاتاً بر بشر حرام است و انسانی که خود را می پرستد جبراً به عداوت با خویشتن می رسد و دشمن مصلحت ها و ارزشهای وجود خود می شود و این همان جنون حاصل از کفر و عشق جنسی است . الا اینکه انسان این عشق را قبل از تباهی تبدیل به احسن نماید یعنی تبدیل به عشق الهی کند که عشق به خالق است که عاشق انسان است زیرا انسان را خلیفه خود در جهان ساخته است و لذا عشق فقط او را سزاست و فقط اوست که به عشق انسان پاسخ مثبت می دهد و لاغیر .

۳۱ - عشق دو جانبه فقط و فقط عشق بین خالق و مخلوق است . و وجود آدمی واضح ترین دلیل بر عشق خداوند به انسان است و اینست که هر کسی که اهل خودشناسی باشد بر خداوند عاشق می شود زیرا دلایل عشق او را به خودش می یابد . عشق او به انسان علت عشق انسان به اوست .

۳۲ - عشق به خداوند ، تنها عشقی است که آدمی مستمراً کم می آورد و حریف محبت و الطاف الهی نمی شود و لذا چاره ای جز فنای خود در قبال او نمی یابد و عاشق فنای خود می گردد . و اینست راز فنای عارفان در عشق او .

۳۳ - عشق به پروردگار عشق عرفانی است یعنی فقط سالکان خودشناسی به این عشق می رسند زیرا او را در لحظه به لحظه زندگی و احوال و اعمال و نعمات زندگی خود می یابند . لذا عشق الهی تنها عشقی است که تماماً بر معرفت و علم و آگاهی بنا شده است درست در نقطه مقابل عشق به جنس مخالف که سراسر کوری و کری و جنون و توهم و مالیخولیاست و لذا مترادف با جنون است .

۳۴ - خود پرستی حقیقی و بر حق همان عشق الهی است که فرد در ذات حق مستحیل و فنا شده و با او یگانه می شود و او را خود و خود را او می یابد . و لذا این عشق در حیات اجتماعی سراسر ایثار و کرامت و رحمت بر خلق است .



۳۵ - عشق الهی ، اجر گذشتن از عشق جنسی است به میل و اختیار . گذشتن از عشق جنسی به معنای ایثار است در معنای واقعی کلمه . زیرا عشق جنسی غایت خودپرستی غریزی و کور است و لذا گذشتن از عشق جنسی فرا رفتن از چاه طبیعت غرایز است که مترادف با ایثار در حق جنس مخالف است و تمام دنیای خود را به جنس مخالف وانهادن .

۳۶ - در عشق جنسی و زناشویی تمامیت نفس فرد درگیر و برون افکنی می شود در وجود معشوق یا همسر . ولذا اینک هنگام دست کشیدن از تمامیت خود است و رها شدن از کلّ خودی که اینک در وجود معشوق متبلور شده است . تا دل از غیر او پاک شده و آماده برای پذیرانی از حضور پروردگار باشد . اینست حق عشق جنسی به عنوان زیر بنا و مقدمه واجب عشق عرفانی .

۳۷ - رهائی از اسارت عشق جنسی جز به یاری یک پیر و مراد عرفانی به مثابه امام ، ممکن نیست زیرا آدمی خود نمی تواند دست و دل از خود بشوید .

۳۸ - عشق جنسی هم می تواند سکوی پرش به عشق عرفانی باشد و هم چاه سقوط در کینه و ضلالت و عداوت و جنون .

۳۹ - بزرگترین عذاب حاصل از عشق جنسی همانا ابتلای به شجره ممنوعه است به معنای پرستش شجره خود بر روی زمین که به صورت پرستش جنون آسای سنت پدران و فرزند پرستی بروز می کند و فرد را به هر نوع گناهی سوق می دهد . و این عذاب جبر تاریخ است به زبان فلسفه مدرن . که فرد به همه جبرهای زمانه مبتلا می گردد و از حداقل آزادی و اختیار اراده هم سلب می شود . و این عشق به نژاد است که در تضاد به عشق نژادی یعنی عشق الهی قرار می گیرد و فرد به سوی کفر آشکار می رود . و آن طنابی که به دست زن و بر گردن مرد به سوی دوزخ کشیده می شود همین طناب شجره و فرزند پرستی می باشد .

۴۰ - عذاب دیگر حاصل از عشق جنسی ، عذاب جنسی و نقصان رابطه شهوانی است که در زن و مرد هر کدام به نوعی رخ می دهد و این به معنای به تضاد رسیدن با هسته مرکزی این عشق است . عشقی که حتی در جنبه جسمانی و غریزی اش منجر به اشدّ عذاب می شود . ولذا ناتوانیهای جنسی به انواع متفاوتی را موجب می شود و همین امر خود موجب بدبینی ها و زجرها و بدگمانیها و اتهامات بر علیه یکدیگر است که زمینه انحرفات و چه بسا خیانت جنسی را هم فراهم می سازد . یعنی عشق پائین تنه ای بر علیه پائین تنه فعال می شود . از این منظر آن طناب که بر گردن مرد و به دست زن است همان بند تئبان است .

۴۱ - عشق جنسی هرگز امکان توسعه و تعالی و رشد ندارد یعنی هرگز نمی تواند به عشق قلبی و تفاهم و وحدت فکری برسد و بلکه هر چه به پیش می رود تضادهای فکری و سوء تفاهمات عاطفی را توسعه و شدت می بخشد . و همه آن اموری که روزی عوامل مشترک زندگی زناشویی به حساب می آمد اینک عوامل تضاد و تفرقه و جنگ است .

۴۲ - اصولاً هر چه که ازدواجی با مشترکات نفسانی بیشتری پدید آمده باشد به تضادهای بیشتری منجر می شود . یعنی مشترکات خود موضوع اختلافات می شوند . زیرا اشتراکات و تفاهمات مشترک زمینه خود پرستی های شدیدتری هستند و لذا به نبردی شدیدتر منجر می شوند . زیرا آنکه همسر نامیده می شود ذاتاً رسالت دارد تمامیت تو را بر سرت بشکند پس هر چه که اشتراکات و تفاهمات بیشتری در میان باشد حربه های بیشتری در طرفین وجود دارد . و لذا عمر ازدواجهای خارج از اشتراکات نژادی و طبقاتی و فرهنگی و حرفه ای و سلیقه ای و اعتقادی ، به مراتب بیشتر است . همسر هر کسی هر چه که شباهت های کمتری با او داشته باشد تفاهم و دوستی بیشتری دارد و اسباب جنگ کمتر است .

۴۳ - نیاز جنسی که علت العزل غریزی ازدواج است به معنای واکنش بدن برای رهائی از خویشتن است که به معنای گریز از تنهایی می باشد ، گریز از تنی بدون روح . زیرا رابطه جنسی عین هماغوشی تن با روح است .

۴۴ - آدم بی حوا مثل تن بی روح است و حوا بدون آدم مثل روح عریان و بی تن و بی خانه است روحی نا امن و بیقرار و پریشان . آدم بدون حوا مثل مثل خانه ای بی صاحب است و حوا بدون آدم مثل آدمی بی خانه و آواره است . حوا برای آدم به مثابه معنا و روح و هویت است و آدم برای حوا به مثابه امنیت و حراست است . حوا ، معنای وجودی برای آدم است و آدم هم ماده وجود حواست .

۴۵ - حوا از آدم امنیت دنیوی و مادی می خواهد و نهایتاً پول می خواهد و آدم از حوا امنیت معنوی و حمایت عاطفی و روحانی می خواهد . و این مبادله ماده و معناست . حوا ، معنای وجود است و آدم هم ماده وجود است . این دو به مثابه ماده و معنای وجود انسان هستند . حوا نظر به جیب آدم دارد و آدم نظر به خود حوا دارد . آدم خود حوا را می خواهد ولی حوا ، درآمد و خواص مادی آدم را می خواهد .

۴۶ - به همین دلیل زن پولدار که نیاز مادی نداشته باشد و امنیت دنیوی اش تأمین باشد نیازی به ازدواج در خود نمی بیند . نیاز به ازدواج برای آدم یک نیاز روحانی است ولی برای حوا نیازی جسمانی و معیشتی است .

۴۷ - پس از تأمین نیاز دنیوی برای حوا ، نیاز برتری پدید می آید که نیاز به محبوب بودن و پرستیده شدن است یعنی وجود مردی که مستمراً نازش را بکشد و او ناز کند . و این نیاز معنوی و روحی حوا به آدم است که متعاقب بی نیازی مادی اش پدید می آید .

۴۸ - ناز بزرگترین راز وجود زن است و غیر منطقی ترین خصیصه وجودی او در رابطه با مرد است منتهی مردی که او را دوست داشته باشد . ناز محصول عشق مرد به زن است و آن بدین معناست که زن می خواهد در قبال مردی که عاشق اوست ادعا و احساس بی نیازی و خدایگونگی داشته باشد و لذا مرد برای برآورده کردن نیازهای مادی و جنسی زن بایستی منتش را بکشد و زن به صورت لطفی به مرد ، خدمات او را بپذیرد .

۴۹ - عشق مرد به زن ، موجب پیدایش احساس و باور خدانی در زن می شود و این مسئله عرصه ظهور ناز اوست .

۵۰ - ناز زن به معنای خلع مسئولیت و سلب وظیفه نمودن او از خویشتن در قبال مرد است . و این همان راز خوشبختی زن و احساس سعادت او در زندگیست و قلمرو پیدایش جنون و کینه و عداوت بین زن و مرد است که نهایتاً به خیانت و فروپاشی رابطه می انجامد .

۵۱ - ناز زن واکنش عشق مرد است و به مرد چنین می گوید : اگر راست می گویی مرا چون خدا پرستش کن ! و این قلمرو ظهور کفر آشکار در رابطه آدم و حوا می باشد همانطور که این واقعه در بهشت ازلی موجب ارتکاب آگاهانه آدم به گناه شد که نهایتاً موجب خروج هر دو از بهشت گردید .

۵۲ - برای زن ، ناز کردن لذت بخش ترین وجه از رابطه او با مرد است و برای مرد هم در مرحله نخست این ناز کشیدن امری به غایت لذت بخش و شهوت زا می باشد ولی بتدریج به عذاب کشیده می شود و رابطه دچار جنون و شیطننت و تباهی می گردد .

۵۳ - شهوت افسار گسیخته در مرد تماماً محصول ناز زن می باشد چه در خانه و چه در بازار . آنچه که مفاسد اخلاقی بین زن و مرد را پدید می آورد و قلمرو پیدایش روسپی گری است همانا ناز زن است .

۵۴ - ناز زن همان واقعه ابلیس زده گی زن است و زن بدین طریق ابلیس نفس خود را به مرد منتقل می کند .

۵۵ - ناز زن در عرصه عمل و رفتارش چیزی قابل توصیف منطقی و فرمالیستی نیست و همان چیزی است که عشوہ گری نامیده می شود .

۵۶ - ناز را می توان نوعی انرژی و یا رفتار و هویت انرژی جنسی - شهوانی دانست که در واقع دال بر رسوخ و حضور ابلیس در زن است و لذا بایستی ناز زن را هویت و انرژی ابلیسی او دانست .

۵۷ - مردان هرزه و بزهدکار و زن باره در زن فقط به جستجوی ناز او هستند و خود این نگاه در زن مولد و محرک ناز است .

۵۸ - آنچه که شیطننت زن و مکر و کید عظیم او نامیده می شود همان ناز است که هزاران تو دارد که به انواع مکر و بازی خودنمائی می کند و نهایتاً خود زن را دیوانه می سازد و از کنترل و اراده خارج می کند و این همان روسپی صفتی اوست .

۵۹ - زنان روسپی قربانیان ناز خود هستند یعنی قربانیان ابلیس .

۶۰ - ناز همان اراده به پرستیده شدن زن است یعنی دعوی خدانی و ادعای بی نیازی در قبال مرد .

۶۱ - زن با نازش می گوید : من هیچ نیازی به تو ندارم پس بیا ناز و منت مرا بکش تا به تو اجازه دهم تا نیازهای مرا برآورده سازی . زیرا این تونی که نیازمند برآورده ساختن نیازهای منی .

۶۲ - زن با ناز کردنش علاوه بر اینکه مردش را دچار جنون جنسی می کند خود نیز دچار شهوت افسار گسیخته می شود و آنگاه که دیگر مردش از ناز کشیدن خسته شد او به انحرافات اخلاقی دچار شده و چه بسا به سوی خیانت و زنا می رود . و این عذاب ناز اوست .

۶۳ - ناز دیگری در زن وجود دارد که می توان آن را «ناز بر حق» نامید که مختص زن مؤمنه و با تقوا و معرفت است و آن عین عصمت و تقوا و خویشتن داری اوست در قبال عشق مردش . این ناز به معنای مهار نمودن امیال و خواهش های خود در قبال مرد محبوبش می باشد که پاسخی به عشق مرد است که به صورت خویشتن داری و انجام وظیفه و تمکین بروز می کند . این ناز ضد ناز است و حاصل جهاد زن در قبال ناز ابلیسی می باشد .

۶۴ - آنچه که زن را در قبال مرد محبوبش دچار عقده و کینه می کند و نهایتاً عشق مردش را از دست می دهد همانا ناز است . زیرا مرد قادر نیست برای همیشه و مستمرأ به نازهای او پاسخ دهد و لذا نازش بر سرش می شکند و او را هیچ و پوچ و افسرده می سازد که افسردگی جنسی و بسیاری از امراض ویژه زنانگی حاصل ناکامی در قبال ناز است .

۶۵ - زنی که ناز را مذهب زناشونی خود می سازد یا به انحرافات اخلاقی و جنسی می رود و یا دچار افسردگی جنسی و روانی می شود و به انواع وسواس ها مبتلا می گردد و چه بسا نسبت به شوهرش بدبین و بدگمان می شود که این خود عذابی عظیم است .

۶۶ - تمارض نیز یکی دیگر از واکنش زن در قبال ناز ناکام خویش است که بدین طریق بتواند به شیوه ای دیگر مرد را به ترحم و ناز کشی بکشاند . این تمارض گاه برآستی تبدیل به انواع امراض جسمی و روانی و جنسی می شود که عذاب مکر اوست .

۶۷ - دین و معرفت و عصمت و سعادت زن چیزی جز حاصل جهاد او بر علیه ناز خودش نیست .

۶۸ - چون مرد غریزاً زن را دوست دارد و تسلیم امیال اوست پس اگر زن هم متقابلاً مرید اراده مردش نباشد این رابطه به تباهی و انهدام می رود . این همان واقعه ولایت متقابل زناشونی است که موجب تعدیل و عدالت در رابطه می شود و خانواده را بر حَقش استوار می سازد .

۶۹ - مرد باطناً مرید زن است و زن بایستی ظاهراً و در امور دنیوی مرید مرد باشد . و این کلّ حقوق فطری زندگی زناشونی است که اگر رعایت نشود منجر به نابودی خانواده می شود .

۷۰ - زن بر دل مرد ولایت و فرمانروایی دارد و مرد هم باید بر اندیشه و اعمال زن ولایت داشته باشد . و این تنها حقّ رابطه زناشونی است که رعایتش باعث سعادت و عدم رعایت آن موجب شقاوت و تباهی است .

۷۱ - دعوی عشق آدم به حوا و امتحان حوا درباره این ادعا ، محور همه مناقشات اسرار آمیز رابطه زناشونی است که اصولاً بندرت بر زبان می آید و از اسرار مگوی این رابطه است . تا آنجا که آدم ادعایش را پس می گیرد و زن پس انتقام حوا آغاز می شود .

۷۲ - حوا درباره عشق آدم تردیدی ندارد ولی می خواهد از این عشق سوء استفاده کند و بر جای خدا بنشیند ولی بناگاه دیگر عشقی در میان نیست . و این عذاب حواست و حسرت ابدی او درباره حماقتش .

۷۳ - حوا می گوید : اگر راست می گونی باید مرا به خاطر خودم دوست بداری و نه به خاطر خودت و طلب امیال و شرایط خودت . و این طلب عشقی مطلق و بی قید و شرط است و در واقع ادعای خدانی است .

۷۴ - این توقع عشق مطلق و بی قید و شرط حوا از آدم علت العفل تباهی رابطه آدم و حوا و انهدام تاریخی خانواده و مدخل دوره آخر الزمان و پایان تاریخ تمدن است .

۷۵ - همه مکرها و بازیها و نازهای زن فقط در قبال عشق آدم است و امتحان این عشق و تبدیل این عشق به پرستشی مطلق .

۷۶ - حوا تا قبل از رویارونی با عشق آدم مطلقاً از هیچ مکر و نازی برخوردار نیست و چنین مقوله ای را نمی شناسد . مکر و ناز حوا تماماً محصول عشق آدم است . و عشق واقعه ای است که در مخلوق نسبت به خالق رخ می دهد و لذا حوا از این لحاظ تقصیری ندارد زیرا این آدم است که چنین امری را به حوا القاء می کند و لذا در این واقعه عمده عذابها و مسنولیتها و هزینه ها بر آدم فرود می آید .

۷۷ - زن اگر اهل دین و معرفت نشود در شکست عشق مرد ، تبدیل به یک تاجر جنسی می شود و دیگر تن به بازی عشق مرد نمی دهد و این بزرگترین خطری است که زن را در غایت عشق آدم ، تهدید می کند .

۷۸ - زن شکست خورده در عشق نهایتاً به این نتیجه می رسد که : عشق که دروغ است ولی نیاز جنسی مرد واقعیت دارد پس باید بر این اساس بطور منطقی و مناسب با بازار ، سرمایه گذاری و تجارت کرد . و بدینگونه است که ازدواجهای آخر الزمان بنا می شود که البته عمری بس کوتاه دارد و سراسر قرین به فسق و زنا و خیانت متقابل است .

۷۹ - مرد هم بنا به تجربه شخصی و تاریخی اش نیز می بیند که عشق دوامی ندارد و ازدواج عاشقانه تماماً ضرر و خطر و ناکامی است . پس اصلاً نیازی به ازدواج نیست زیرا به لحاظ اقتصادی به صرفه نیست پس بایستی از بازار آزاد استفاده کرد و هر دوره ای را با زنی سپری نمود و تا توقعاتش فزونی گرفت رهپیش کرد و به دنبال دیگری رفت .

۸۰ - و بدینگونه است که زن به سوی کسب در آمد مستقل می رود تا بدون مرد ادامه حیات دهد و دوران جوانی خود را نیز در جهت ارضای غرایز مستمراً با مردان گوناگونی به سر می برد و تلاش می کند با هر مردی بیشترین استفاده مادی را ببرد و برای دوران کهولت دارای استقلال مالی باشد و جهت رفع تنهایی اش نیز از مردی فرزندی به بار می آورد و آن فرزند را برای خود نگه می دارد . و این همان دورانی است که آغاز شده است .

۸۱ - این دوران منجر به عذابهای عظیمی همچون جنونهای جنسی و امراض لاعلاج جنسی و ایدز و سانر امراض ژنتیکی و هورمونی شده و لذا رابطه زن و مرد را به کلی ممنوع و نابود می سازد و بدینگونه تاریخ بشری بر روی زمین روی به انقراض می رود .

۸۲ - رابطه آدم و حوانی به واسطه دخالت ابلیس که منجر به عشق آدم به حوا و ناز و مکرهای حوا به آدم شده است به سوی نابودی می رود و استمرار نسل بشر بر روی زمین ناممکن می شود و بدینگونه ابلیس عداوت خود نسبت به آدم را به اجرا نهاده است . توبه آدم از عشق به حوا و توبه حوا از ناز و مکر به آدم تنها راه براندازی ابلیس و نجات نسل بشر و رستگاری اوست .

۸۳ - عشق آدم - حوانی بزرگترین راز عالم خلقت است که همه اسرار بشری و بلکه اسرار کائنات را در خود جمع دارد .

۸۴ - عشق آدم به حوا در حقیقت همان عشق او به جمال پروردگار است ولی این چه رازی است که این واقعه را تبدیل به عذاب نموده و موجب خلقت دوزخ و ضلالت آدم و عذاب ابدی او شده است .

۸۵ - و اما چگونه عشق حوا در دل آدم رخ می نماید ؟ عشق چگونه واقعه ای است ؟ این واقعه را تا کنون کسی شرح نداده است الا به راز و رمز و استعاره و شعر .

۸۶ - عشق یعنی نقش بستن جمال حوا در آئینه دل آدم . پس اولاً آدم بایستی صاحب دل باشد . چرا که هر مردی صاحب دل نیست زیرا دل همان قلب گوشتی نیست بلکه نقطه ای در میانه سینه است که دارای گودی کوچکی می باشد . و دیگر اینکه هر دلی زنده نیست . و سوم اینکه هر دلی آئینه نیست . پس هر مردی عاشق بر جمال زنی نمی شود بلکه فقط دچار جاذبه شهوانی و پائین تنه زن می شود که در واقع پس از رابطه جنسی اتفاق می افتد و آن ابتلای شهوانی است و نه عشق .

۸۷ - جمال زن دقیقاً همان سر و صورت اوست : زلف و پیشانی و چشم و ابرو و گونه و بینی و لب و دهان و چانه و سر و گردن .

۸۸ - مردی عاشق بر جمال زنی می شود که صاحب بصیرت و بینائی دل باشد و این یعنی دلش آئینه باشد . یعنی مردی که اهل دل باشد و مقیم در دل خویش باشد و از آنجا بر جمال زن نظر کند .

۸۹ - مردی که از دلش بر جمال زن نظر می کند در او سیمانی قدسی می بیند و اینست راز عشق .

۹۰ - مرد صاحب دلی بی‌نا عموماً عاشق است بر عالم و آدمیان و خصوصاً بر زن خاصی عاشق می گردد .

۹۱ - آنچه که عشق مرد به زن را به شهوت می آلود ناز و عشوه زن است که حاصل انکار و ابله‌سیتی زن نسبت به عشق مرد می باشد که قصد نابودی عشق مرد را دارد و تبدیل آن به شهوت و دریوزگی مرد . و این همان شیطنت و پلیدی زن است .

۹۲ - واقعه نقش بستن جمال زن در دل مرد ، زن را به ناگاه مست و دیوانه و نیز شجاع و خارق العاده می سازد و چه بسا سرنوشت او را دگر می کند و استعدادهای نهانش را به فعل می آورد از جمله مکر و ناز و یژه اش را .

۹۳ - مرد عاشق ، مردی مؤمن و با معرفت است و لذا زن را به عرصه معنویت و خلاقیت ها می کشاند و این امر زن را دچار کبر و غرور مالیخولیایی می سازد و خودبین و خودپرست می کند و ناز زن معشوق از ناز سایر زنان ذاتاً متفاوت است و نازی آزادی بخش و استقلال طلبانه و استکباری است و کوس انالحم می زند به عکس نازهای عادی که نازی ملتسمانه و خودفروشانه است .

۹۴ - عشق جمالی ، عشق پاک و تعالی بخش است و همین عشق است که زمینه عشق عرفانی می شود . این عشق در زن یعنی در معشوق هم موجب بیداری و تکامل معنوی است هر چند که زن غریزاً تلاش می کند که این عشق را تبدیل به عشق جنسی کند . این همان عشق است که پیامبر اسلام عاشقش را در صورت حفظ عفت ، مترادف شهید می داند . و شهید از مقام شاهد بودن است : شاهد بر جمال قدسی پروردگار در صورت خاکی بشر . عشق یکی از تجلیات مقام کشف و شهود عرفانی است .

۹۵ - عشق جمالی یا به وصال جسمانی نمی رسد و اگر هم برسد شدیداً ناکام شده و شکست می خورد زیرا عاشق در تجربه جسمانی و دنیوی با معشوق خود به ناگاه مواجه با واقعیت خاکی و دنیوی و پست معشوق می شود و بلکه خود را با شیطان روبرو می یابد که ماسک خدا بر صورت زده است . عشق جمالی اگر با معرفت نفس همراه نباشد به اشد گمراهی منجر می شود و عاشق را با کل جهان و جهانیان به بن بست و غایت بدبینی می رساند .

۹۶ - تجربه عشق جمالی همان تجربه حیات توحیدی برای عاشق است که کل هستی اش را بر محور امور واحدی سامان می دهد و متحد می سازد و لذا می تواند زمینه عشق الهی باشد . و ناکامی این عشق در وصال جسمانی حتمی است و این ناکامی خود به یاری معرفت فرد عاشق را به سر منشأ این جمال یعنی خداوند می کشاند . و چه بسا معشوق را هم در بلند مدت به خود می آورد و به راه هدایت می کشاند زیرا معشوق مورد نظر نگاه خداوند بوده است . در حقیقت این نگاه خداوند از منظر دل عاشق بر معشوق است که مولد آن جمال قدسی می باشد زیرا دل مرد مؤمن خانه خداست . و اینست که مرد مؤمن به کل جهان نگاهی عاشقانه دارد .

۹۷ - اینست که ازدواج و زناشویی حاصل عشق جمالی در عالم خاک تجربه ای بس تلخ و ناگوار است ولی این تلخی و ناکامی در بلند مدت موجب بیداری در طرفین است .

۹۸ - متأسفانه اکثر انسانها هرگز داستان عشق های ناکام را پیگیری نمی کنند و با وقوع شکست و جدایی برای همیشه پرونده اش را می بندند در حالیکه حق عشق جمالی اتفاقاً در دوره فراق آشکار می شود و طرفین را هر یک به گونه ای بیدار و رهنمون می کند .

۹۹ - عشق جمالی چه به وصال جسمانی انجامد و چه هرگز وصال رخ ندهد به دو شیوه متفاوت فرد عاشق را به سوی خداوند هدایت می کند که البته عشق بدون وصال جسمانی اگر به همراه معرفت باشد این

راه را بسیار زلالتر و سریعتر طی می کند و خسارت کمتری به همراه دارد. ولی عشقی که به وصال انجامد و سپس منجر به شکست و فراق شود بسیار پخته تر و عمیق تر عمل می کند هر چند که ضربات عمیقتری بر عاشق بر جای می گذارد و اتفاقاً زخمهای حاصل از این نوع وصال همان موتور محرکه عاشق به سوی اصل آن جمال است. همه عارفان بزرگ جهان چنین ناکامی ای را در عشق پشت سر داشته اند.

۱۰۰ - بدترین کار عاشق اینست که معشوق خود را مسبب شکست بداند و او را لعن نماید و بدتر از آن اینکه اصل عشق را منکر شود و یا لعنت نماید که چنین وضعی منجر به تباهی و هلاکت روح عاشق می شود.

۱۰۱ - اراده به ازدواج همان اراده به گریز از احساس تنهایی و پوچی و ناامنی روانی است منتهی این اراده پس از ازدواج بر سر صاحبش در هر دو طرف می شکند زیرا تنهایی را تشدید نموده و به صورت درد بی درمانی پیش روی می نهد. یعنی هر یک از طرفین به وضوح می بیند که مطلقاً قادر نیست که خود یا دیگری را از این احساس نجات دهد. زیرا آدمی در تنهایی جسمانی خود در انزوا می تواند به لحاظ روانی هر کسی را که بخواهد در خودش حاضر و مجسم نماید و از تنهایی خارج شود ولی آنگاه که خود آن فرد در مقابل تو قرار دارد و با تو زندگی می کند دیگر قادر نیستی که او را در درون خود آوری و لذا احساس تنهایی هزار چندان می شود. این واقعه زمینه روانی «دوری و دوستی» می باشد. آنچه که منشأ عداوت و تشنج رابطه زن و شوهر است ناکامی در ارتباط باطنی با یکدیگر است و تلخی این واقعیت که در کنار همدیگر ولی بیگانه از همدیگرند و راهی به درون همدیگر ندارند. بسیاری از طلاق ها بر اساس این تجربه رخ می دهد که در دوری از یکدیگر بهتر می توانند همدیگر را درک نموده و از تنهایی خارج شوند. این مسئله برای زن بسیار شدیدتر است.

۱۰۲ - اراده به گریز از تنهایی در تصمیم به ازدواج بزرگترین تصور و توقع از ازدواج است و نیز علت اصلی جدال و سوء تفاهم و طلاق است و نیز بزرگترین خطا در درک فلسفه ازدواج است زیرا ازدواج احساس تنهایی را به اوج خود رسانیده و تبدیل به یک حقیقت و درد لاعلاج می سازد.

۱۰۳ - ازدواج یک رابطه بسیار شدید من - تونی است و من - تونی ترین رابطه هاست. و حقیقت اینست که هیچ منی قادر به برقراری رابطه باطنی و وصال روانی با دیگری نیست مخصوصاً همسرش. رویارویی دو تا «من» مانع برقراری رابطه می باشد. ولذا تنها بستر و استمرار رابطه زناشویی وجود یک «او» به عنوان رابط و حاکم رابطه است. این «او» امروزه در هر خانه ای همان تلویزیون است که یک رابط عمومی محسوب می گردد.

۱۰۴ - خانواده طرفین زناشویی، یک دوست، یک فاسق، یک تلویزیون و غیره «او» های رابط زناشویی هستند. این «او» به همان میزان که بستر و علت رابطه است نهایتاً موجب نابودی رابطه نیز می باشد.

۱۰۵ - راز نجات فرد از احساس تنهایی همانا برقراری رابطه قلبی است یعنی رابطه روحانی. و توان برقراری چنین رابطه ای یک توان معنوی و روانی و عرفانی است. و کسی چنین توانی را داراست که دارای دلی زنده و مؤمن باشد یعنی با ذات خود مربوط شده باشد زیرا انسان متصل به ذات خود می تواند با دیگران هم مربوط شود یعنی انسان به میزانی که توانسته با خودش مربوط شود با دیگران هم مربوط می شود و از احساس تنهایی و انزوا و قحطی رابطه نجات می یابد. ارتباط با خود همان ارتباط با خدای ذات خویشتن است و آدمی به واسطه خدای خویش است که می تواند با دیگری رابطه ای قلبی و روحی برقرار کند یعنی به واسطه هوی (او) وجود خویش. و این همان انسان با هو و با هویت است. این منی است که دارای اوی ذات است و به ذاتش ملحق شده است.

۱۰۶ - انسان بی هویت (بی او - بی خدا - بی ایمان) جز به واسطه یک فرد سوّم قادر به برقراری حداقل رابطه با همسر خود نیست یعنی یک او. این او یا یک انسان مؤمن و صدیق و با معرفت است که دوست رابطه زناشویی است و این رابطه را بر حق استوار می سازد و یا یک انسان کافر و بی هویت است که ویرانگر رابطه زناشویی است.

۱۰۷ - مرد بی هویت برای برقراری رابطه با همسرش متوسّل به افراد فامیل، دوستان، جامعه و غیره است. حتی برای گذران ساعتی در کنار همسرش بایستی از یک فیلم سینمایی و مهیج استفاده کند. حتی برای برقراری رابطه جنسی با همسرش بایستی از یک واسطه بشری یا هنری یا دارونی استفاده کند. بسیاری فقط به یاری مستی و نشنگی می توانند با همسر خود مربوط شوند و حتی گفتگویی کنند. «آرامش در حضور دیگران» راز «او» در رابطه زناشویی است. اینست که بسیاری از زن و شوهر ها فقط با

حضور میهمان قادر به تحمل یکدیگرند . یا باید میهمانی بدهند و یا میهمانی بروند و در غیر اینصورت حداکثر پای تلویزیون می توانند یکدیگر را تحمل نمایند . و این وضعیت گاه تا رختخواب ادامه می یابد و لذا امروزه در فرهنگهای آزاد غربی ، داشتن یک فاسق در زندگی زناشویی تبدیل به یک قاعده عرفی شده است .

۱۰۸ - داشتن یک شغل بیرونی و کلاً اشتغال برای زن فقط به معنای داشتن یک «او» در زندگی زناشویی است . همکاران محیط کار نقش این او را ایفا می کنند .

۱۰۹ - در زندگیهای سنتی تر که حضور «او» در زناشویی ناممکن تر است شرایط به سونی می رود که مرد مجبور است تا حد امکان در خانه نباشد .

۱۱۰ - زن وشوهرانی که حتی رسماً طلاق گرفته و با طلاق در کنار یکدیگر زندگی می کنند بسیارند .

۱۱۱ - در زندگی های سنتی وجود فرزند مهمترین نقش را به عنوان یک «او» ایفا می کند و تنها راز بقا و استمرار خانواده است . فرزند به عنوان حلقه اتصال و استحکام زناشویی فقط به همین معناست .

۱۱۲ - در یک زناشویی به ظاهر موفق هر یک از طرفین اوی خاص خودش را در پنهان یا آشکار داراست که این اوها به همان میزان که راز استمرار زناشویی هستند می توانند علت جدائی هم باشند .

۱۱۳ - یک زناشویی به راستی سالم و صادقانه و مستحکم آن است که اوی واحدی در میان باشد که هر دو به این او ایمان داشته باشند . این او یک انسان صدیق و مؤمن به مثابه پیر و امام هدایت است .

۱۱۴ - فقط زن و شوهری که هر دو دارای ایمانی روشن و خالص هستند از وجود یک اوی بیرونی بی نیازند . این او همان خدای پنهان است . چینی زن و شوهرانی البته بسیار بسیار نادرند . حتی مؤمن ترین زن و شوهر هم به وجود یک امام بیرونی برای حجت ایمان خود نیازمند هستند . زیرا طبق کلام خدا ، زن همواره با ایمان شوهرش در تضاد است و خدای شوهرش را بزرگترین هووی خود می داند مگر اینکه به اخلاص و کمال در ایمان رسیده باشد و مستمراً مشغول جهاد با نفس خود باشد .

۱۱۵ - آنان را که دلی نیست و یا دلشان سنگ و مرده است اصولاً احساس تنهایی هم ندارند فقط هراس از بی کسی و وحشت از مرگ و نیستی دارند و دوست دارند همیشه فرد یا افرادی در کنار خود داشته باشند . این آدمها اساساً محتاج بیمه هستند و کسانی که چون ارباب و حافظ بر بالای سرشان باشند که مسنول حیات و رزق و اعمالشان محسوب شوند . ازدواج این نوع آدمها هم یک ازدواج اقتصادی - سیاسی - جنسی است و یک معامله کاملاً حساب شده تلقی می شود و تا زمانیکه این تجارت آنها را ارضاء کند ادامه می یابد و در غیر اینصورت طلاق رخ می دهد که آنهم واقعه ای کاملاً اقتصادی - سیاسی است .

۱۱۶ - ولی ازدواج برای کسانی که هنوز نیمه جانی در دل دارند و عاطفه ای دارند بسیار پیچیده تر است زیرا این نوع آدمها علاوه بر نیازهای دنیوی ، نیاز معنوی و روانی هم دارند و لذا متوقع تر هستند و سریع تر دچار مشکل می شوند و مشکل زناشویی این آدمها را هیچکس نمی فهمد حتی خودشان .

۱۱۷ - از جنبه روانی کسی می تواند ازدواج موفق و آرام و متینی داشته باشد و در این رابطه رشد یابد که تنهایی خود را درک کرده و پذیرفته باشد و از همسرش توقع نداشته باشد که او را از این احساس نجات دهد مگر اینکه به یک جهاد معنوی و معرفتی و دینی همت گمارد و زندگی زناشویی را تبدیل به یک دانشگاه روحانی سازد . چنین کسی بایستی امیال و توقعات دنیوی خود را به حداقل رسانده باشد و فرد مؤمن و اهل معرفت باشد و زندگی زناشویی را به عنوان کانون تنبلی و کهلوت و عافیت طلبی و حیات حیوانی نخواستہ باشد .

۱۱۸ - زندگی زناشویی یا یک طویله و کارگاه پروار سازی غریز است . یا میدان جنگ جنون و سلطه گری و اثبات منیت است . و یا دانشگاه روح است .

۱۱۹ - ناکامترین و متشنج ترین زناشویی از آن کسانی است که همسر خود را فقط وسیله خوشبختی خود تلقی کرده اند . یعنی ازدواج کرده اند تا خوشبخت شوند . این احمقانه ترین نگاه به ازدواج است .

۱۲۰ - بر حق ترین نگاه و نیت به ازدواج و زناشویی اینست که هر یک از طرفین این رابطه را آئینه خودشناسی خود بدانند و این واقعه را سرآغاز راهی برای رسیدن به خویشتن خویش قرار دارد و آن رسیدن

به حق تنهائی و هویت ذاتی است . و تنها ابزار چنین رابطه دوستانه ای همان صدق و صمیمیت است که جز بر ایمان و معرفت و وظیفه شناسی و مسئولیت پذیری ممکن نمی شود .

۱۲۱ - هیچکس به خودی خود و به تنهائی قادر به طی طریق به هیچ سونی نیست . انسان ذاتاً موجودی دوقلو است و به همراه هم جنس خویش است که سالک راه زندگی می شود که به بهشت و یا دوزخ می رسد که دو نوع تکامل است . آنکه ازدواج نمی کند و از آن می گریزد از زندگی می گریزد و نمی خواهد به هیچ راهی برود و جز بازی با پوسته میرای دنیا هیچ کار دیگری نمی کند .

۱۲۲ - زندگی زناشویی سر آغاز سیر و سلوک باطنی انسان است و هر کسی به ناگاه با خودش روبرو می شود . و اینست که آنهائی که به قصد فرار از تنهائی و رویارویی با خود ازدواج می کنند به ناگاه احساس می کنند که درست از همان چیزی که می هراسیده اند دچارش شده اند و لذا احساس فریب می کنند و از همان آغاز راه گریز را می جویند . و این بزرگترین سوء تفاهمی است که آدمها در ازدواج خود با آن روبرویند و هرگز آن را در نمی یابند و لذا ازدواج را بدبختی می پندارند .

۱۲۳ - آنهائی که از روبرو شدن با خود گریزانند ازدواج را بزرگترین دام زندگی می دانند و لذا برای ارضاء نیازهای غریزی خود جبراً به سوی فحشاء و هرزگی می روند . زیرا با هرکسی بیش از ساعتی نمی توانند گذران کنند و پس از برآورده شدن نیاز جنسی با تمامیت خود روبرویند و از آن می گریزند . این نوع آدمها همواره در جستجوی کسانی هستند که مطلقاً آنها را نشانسانند . اینان غریبه پرست هستند زیرا هرگز میل آشنائی با خود را ندارند . و همین امر مستمراً بر احساس تنهائی آنها می افزاید و مستمراً آنان را از این فرد به فرد دیگری می کشاند و این یعنی روسپی گری .

۱۲۴ - هر چیزی فقط به واسطه ضدش شناخته می شود از جمله خود انسان هم فقط در رابطه با ضد خودش (همسر) می تواند خود را بشناسد و با خود آشنا و دوست شود و از تنهائی نجات یابد . و این کار مستلزم روبرو شدن با خود است یعنی پذیرش تنهائی خود . و همسر کسی است که تو را با خودت روبرو می کند که در این رویارویی در مرحله نخست جز بزدلی ، نیاز ، هراس و جهل و جنون درک نمی شود و لذا کسی میل ندارد خود را اینگونه بباید . در حالیکه این فقط صفحه اول از کتاب وجود است .

۱۲۵ - آدمی تا با ضد خودش یعنی همسرش به انس و الفت نرسد با خودش به آشنائی و دوستی نمی رسد . آنچه که موجب انس و الفت می شود خدمت ، انجام وظیفه ، صبر ، خویشتن داری و از خود گذشتن است و راز دل در میان نهادن و متواضع گشتن . آنکه می خواهد خود را به عنوان انسانی بزرگ به همسرش اثبات کند هرگز موفق به انس و الفت با همسرش نمی شود به زبان ساده راز پیروزی در زناشویی جنگ مستمر با تکبر و غرور خویشتن است .

۱۲۶ - بین زن و شوهر یعنی بین آدم و حوا یعنی بین انسان و روحش ، جز خدا حائل نیست و این معنا در قرآن مذکور است . و لذا به میزانی که طرفین به حکم خدا تن در می دهند از طریق «او» به همدیگر نزدیک شده و با هم مأنوس می شوند و از تنهائی بدر می آیند .

۱۲۷ - در رابطه زناشویی که خدا نباشد و به یاد نیاید و اطاعت نشود دیواری حائل است که روز به روز ضخیم تر و بلند تر می شود و این دو پشت این دیوار روز به روز از یکدیگر دورتر و بیگانه تر می شوند . و اما خدای ذهنی و فردی هر یک نمی تواند این دو را به هم برساند و آشنا سازد و بلکه این خدای منی که نام ابلیس منیت هر کدام است علت العلل دوری آنهاست . فقط خدا و ایمان یک فرد سوم (او) به عنوان یک دوست و امام هدایت قادر است که این دیوار را از میانشان بردارد : نه من و نه تو فقط او .

۱۲۸ - بسیاری از زن و شوهرهای سنتی از همان فردای زندگی مشترک به نژاد و خانواده های خود پناه می برند و آنها را واسطه رابطه خود می سازند و این همان راه و روش نژاد پرستانه زندگی و پیروی از سنت پدران یعنی راه کفر است .

۱۲۹ - برای زن و شوهری که یک اوی صدیق وجود ندارد نزدیکترین حد زناشویی یعنی رابطه جنسی مبدل به بیگانه ترین و متشنج ترین نوع رابطه می شود و این امر که اساس غریزی ازدواج است از همان آغاز مبدل به کابوس زندگی زناشویی می شود . که این کابوس برای زن دو صد چندان هولناکتر است و زیرا زن در این رابطه جسماً و روحاً ، یک مفعول است و بدون رابطه قلبی این رابطه عذابی عظیم است و به صورت شکنجه روانی عمل می کند .



۱۳۰ - بدون رابطه قلبی یعنی بدون وجود یک هوی معنوی در رابطه ، ارتباط جنسی بین زن و شوهر ماهیتاً تبدیل به یک زنا پنهان می شود زیرا به طور خواسته و ناخواسته یک فرد سوم در ذهن هر یک پیدا می شود که به یاری او این رابطه ممکن شود . و خود این مسئله بتدریج رابطه جنسی را به عذاب و تشنج و بیگانگی می کشاند و طلاق پنهان پیش از طلاق رسمی رخ می دهد .

۱۳۱ - سخن از رابطه قلبی متقابل بین زن و شوهر همان رابطه مَتکی بر ایمان است زیرا فقط به واسطه ایمان است که دل انسان زنده شده و امکان برقراری رابطه با سانرین را پیدا می کند . بدون این ایمان حتی یک گفتگوی تفاهم آمیز عادی هم بین زن و شوهر ممکن نمی شود و هر سخنی زمینه یک جدال است و اتفاقاً همان موضوعات مشترک بیشترین جدالها را پدید می آورد .

۱۳۲ - آنگاه که ایمان در میان نباشد دلی هم در میان نمی آید و رابطه جنسی یک رابطه صرفاً جسمی است و زن و شوهر فقط ابزار استمناء یکدیگرند و هر کس مشغول خود ارضائی است . ولذا رابطه جنسی که باید منجر به اشدّ انس و الفت شود زمینه اشدّ کینه و عداوت می شود و لذت رابطه تبدیل به عذاب می گردد و این وضع مقدّمه خیانت و زنا و طلاق است .

۱۳۳ - از این منظر است که درک می کنیم که چرا خداوند در قرآن کریم مؤمنان را امر کرده که فقط با مؤمنان ازدواج کنند . زیرا ازدواج یک مؤمن با یک کافر دل ، بزرگترین عذاب ممکن است که اگر فرد مؤمن اهل معرفت و خدانشناسی نباشد در این ازدواج چه بسا ایمانش را از دست بدهد . ولی اگر اهل معرفت باشد به کمال خدانشناسی و ابلیس شناسی و اخلاص و توحید می رسد زیرا همزیستی مؤمن با کافر مثل رویارویی با ابلیس است و غایت ابلیس شناسی در این نوع زناشویی ممکن می شود که اساس خدانشناسی توحیدی محسوب می شود .

۱۳۴ - هدف ذاتی ازدواج همانا ازدواج تن و روح است و این همان واقعه توحید در انسان است . که هر فردی در رابطه به واسطه رویارویی با اشدّ تنهائی خودش و به دلیل درک اشدّ ناکامی در وصال با دیگری برای نجات از تنهائی خود ، مجبور می شود که به خدای ذات خودش پناه ببرد و روح خود را در اعماق ذات خود بجوید و به آن ملحق شود و از بیگانگی نجات یابد . و کسی که حقوق زناشویی را رعایت کند مستحق چنین مقامی می شود و در غیر این صورت روز به روز در بدر تر و در یوزه تر و روسپی صفت تر می شود تا کسی را بیابد که تنهائی اش را از او بستاند و چنین کسی وجود ندارد . زناشویی ، کارخانه ره یابی به سوی ذات و رسیدن به حیات و هستی فی النفسه است یعنی رسیدن به مقام یگانگی و بی نیازی است و وصال تن به روح خویشتن .

۱۳۵ - تجربه کافران از ازدواج و زناشویی بتدریج آنها را به سوی انقراض زناشویی می کشاند زیرا مستمراً عذاب زندگی زناشویی افزوده می شود . و این همان واقعه ای است که امروزه در جهان در حال رخ نمودن است که حاصلش رشد جهانی همجنس گرایی و انواع امراض جنسی می باشد که نسل کافران را در جهان به نابودی می کشاند .

۱۳۶ - امروزه زن و شوهری که امام هدایت واحد و مشترکی ندارند امکان حداقل انس و الفت با یکدیگر را هم ندارند . امروزه خانه ای بر حق خود استوار است و مهد محبت و رشد و معنویت است که دارای امام هدایت باشد . خانواده بی هو ، خانواده ای بی بنیاد است . و هو در عرصه ظهور همان امام هدایت است .

۱۳۷ - زن به لحاظ هویت معنوی مخلوق عشق دل مرد خویش است و لذا باید مرید دل او باشد تا بتواند در این معنا که عرصه هویت و عزّت و محبت و احساس وجود و رونق حیات زنانه اوست باقی بماند و رشد کند و گرنه آن را از دست می دهد و پوچ شده و جبراً به روسپی گری پنهان و آشکار می رود که قلمرو نابودی اوست . و این همان ولایت پذیری زن نسبت به شوهر است . ولایت پذیری همان محبت پذیری و تعهد و مسنولیت نسبت به دل مرد است که به صورت اطاعت و ارادت نسبت به امر شوهر بروز می کند . زنی که از اراده قلبی شوهر اطاعت نکند محبت شوهر را بر خود حرام می کند و نهایتاً از دستش می دهد و به قحطی وجود می افتد و به سوی در یوزه گی نامحرمان و هرزه گان می رود .

۱۳۸ - مردی هم که همسرش را قلباً امر به اطاعت از احکام دین خدا و انجام وظایف ننماید او را دوست نمی دارد و این بدان معناست که ولایت وجودی خود را به عنوان یک مرد پذیرا نشده است و نمی خواهد مسنول باشد و بلکه می خواهد که همواره بی تعهد و بازیگر باقی بماند . او از طریق به اصطلاح آزادی بی قید و شرطی که به زنش می دهد و او را به خودش وا می نهد عملاً خود را بی قید و شرط و غیر متعهد می

خواهد تا با هر زنی باشد. و این فساد و مکر و بی‌مسئولیتی خود را تحت عنوان عشق و آزادی توجیه می‌کند. درست به همین دلیل زن هم قلباً از چنین مردی بیزار است.

۱۳۹ - زن و مرد مثل ظرف و مظروف هستند مثل تن و روح هستند و لذا شعار برابری زن و مرد یک جنون محض است و قلمرو نابودی زناشویی و تعهدات رابطه است. برابری زن و مرد ابله‌سی‌ترین شعاری است که پدید آمده و خصم نوع بشر است و این شعار را جز احمقان و مفسدین پیروی نمی‌کنند.

۱۴۰ - عشق غیر متعهد، فلسفه تقدیس و توجیه خیانت و بی‌وفایی و تبدیل انسان به یک شنی جنسی است.

۱۴۱ - اراده به ازدواج در خانواده‌های سنتی که غرق در وراثت و نژاد پرستی هستند در واقع به معنای گریز از ازدحام و ظلمت تاریخ و خاندان و راهی به سوی تنهایی خویش است. این مسئله در مورد دختران شدیدتر است که ازدواج را برای خود به مثابه آزادی می‌دانند و پدید آوردن شرایط و امکاناتی که بتوانند خود را خارج از شجره و سازمان نژاد، تجربه کنند و بشناسند. این طبیعی‌ترین انگیزه برای ازدواج است که در عین حال انگیزه‌ای دینی و معرفتی است و لذا اگر بر موازین دینی و اخلاقی و عقلانی باشد ازدواجی موفق و رشد دهنده است. در چنین انگیزه‌ای از ازدواج همسر هر چه از اشتراکات نژادی دورتر باشد مقبولتر و معقولتر است و نیز دینی‌تر. به شرط آنکه از حدود اخلاقی خارج نباشد. این نوع ازدواج که بهترین نوع ازدواج است امروزه در حال انقراض می‌باشد زیرا جوانها قبل از ازدواج در جامعه و مدرسه امکان برقراری روابط آزاد را دارا هستند و چه بسا به روابط نامشروع و غیر متعهدی مبتلا می‌شوند که اساس ازدواجی بیمار و آلوده را فراهم می‌آورد و فرد قبل از اینکه بتواند یک زندگی سالم و متعهد و عاقلانه‌ای را تجربه کند و خود را بیازماید آزادی اختیار و سلامت نفس خود را از دست داده است. این مسئله در مورد دختران بدتر است به خصوص اینکه در این آزادی غیر متعهد عصمت و صداقت خود را از دست داده باشند. زیرا اساس یک زندگی مشترک آزاد و سالم همانا صداقت است. صداقت اساس آزادی انتخاب و عقل و اراده است که در روابط نامشروع و غیر متعهد لگه دار می‌شود. کسی که قبلاً به فرد دیگری مبتلا شده نمی‌تواند با همسرش صداقت پیشه کند و لذا پیشاپیش اختیار خود را از دست داده است و نمی‌تواند همانگونه که هست با همسرش روبرو شود. به همین دلیل آزادیهای جنسی قبل از ازدواج بزرگترین آفت و عذاب زندگی زناشویی هستند که آزادی عمل و کلام و عاطفه را در زناشویی خدشه دار می‌سازند و خود بزرگترین عامل هراس از ازدواج و یا شکست در زناشویی محسوب می‌شوند. انسان گناهکار طبعاً ریاکار می‌شود و ریا مانع برقراری رابطه‌ای آزاد و دلخواه با همسر است. به همین دلیل ازدواجهای مدرن نسبت به ازدواجهای سنتی بی‌بنیادتر هستند. آری به میزانی که در رابطه با همسرش احساس آزادی و امنیت می‌کند می‌تواند صادق باشد و با او انس گیرد و خود را برون افکنی نموده و تجربه کند و حریم تازه‌ای از زندگی را دریابد. این یک مسئله وجودی و جبری است و ربطی به باورها و فرهنگها ندارد. فی‌المثل دختری که قبل از ازدواج بکارت خود را از دست داده صداقت خود را با همسرش از دست داده است و خود را دچار عذاب و ریا و محدودیت عاطفی می‌کند و احساس اسارت می‌نماید.

۱۴۲ - روابط آزاد و غیر متعهد بزرگترین دشمن ذاتی روابط متعهد مثل زناشویی می‌باشند و صداقت و آزادی را در روابط جدی و متعهد و سرنوشت ساز تباه می‌کنند.

۱۴۳ - زندگی غیر متعهد بزرگترین خصم زندگی متعهد است. ولذا آدمها هر چه که روابط غیر متعهد بیشتری دارند از روابط متعهد گریزان هستند.

۱۴۴ - آزادی انسان فقط در قلمرو تعهدات موجب رشد و بیداری او می‌شود. آزادی غیر متعهد قلمرو پیدایش اسارت‌های پنهان و هلاک کننده است.

۱۴۵ - ازدواج شدیدترین و کامل‌ترین نوع تعهد در بشر است. و تعهد انسان به دیگری عرصه امتحان تعهد او به خودش می‌باشد و تعهد به کسی که دوستش می‌داری عین تعهد تو به دل خویشتن است. و لذا جفای به عهد زناشویی عین خیانت به دل و اراده و حیات خویشتن است. و لذا آنانکه در زناشویی جفا می‌کنند به سوی لایبالگریها و مفاسد و اسارتها می‌روند و در یوزۀ ارذل و تبهاران می‌شوند و ارده و اختیار را در خود نابود می‌سازند.

۱۴۶ - فراریان از ازدواج عموماً به سوی ردالت و تبهکاری می‌روند و سرنوشت خود را تباه می‌کنند. فرار از ازدواج فرار از حیاتی‌ترین نیاز ذاتی خویشتن است و جنگ با حیات و هستی خویش است. فرار از ازدواج فرار از صداقت و عهد و وفا و مسئولیت و شرافت است و اتفاقاً فرار از اختیار و آزادی وجدان و

خرد و عاطفه است. فرار از ازدواج و بی وفانی در زناشویی قلمرو عمده مفاسد و جنون ها و امراض لاعلاج و تبهکاریهای عصر جدید است. و این جماعت که آزادی روح و وجدان و دل خود را از دست داده اند در جامعه حامیان آتشین آزادیخواهیهای بازاری هستند گویی که دیگران آنان را به بند کشیده اند.

۱۴۷ - حامیان آزادی جنسی بتدریج دل و روح خود را هلاک می کنند و می میرند در حالیکه هنوز نفس می کشند و این بزرگترین عذاب بشر است.

۱۴۸ - ازدواج یعنی خروج از نژاد و شجره تاریخی خویش و وصل شدن به یک غیر. و این یعنی تغییر. تغییر کردن جریان غیر شدن است. ازدواج به معنای تولد از خویش و خروج از خویشتن است. ترس از ازدواج ترس از تغییر است.

۱۴۹ - فرد در درون خانواده پدری خود یک مصرف کننده محض است نه فقط به لحاظ مادی بلکه به لحاظ معنوی هم. و ازدواج سرآغاز تولیدی از نزد خویشتن است. تولید رزقی از نزد خویش و معنا و فرهنگ و احساسی دگر و برتر است. و لذا ازدواجهای درون فامیل معمولاً ازدواجهای شاقه و کم محصول و تنبل و غیر خلاق ترند و تغییر و دگرگونی و رشدی بس اندک دارند و تسلسل در این امر گاه موجب پیدایش نسلی معلول به لحاظ جسمی و روانی و فرهنگی می باشد. رکود، افسردگی، هراس و کهنگی از ویژگیهای ازدواجهای درون نژاد است. حتی به لحاظ دینی و معنوی هم این نوع ازدواج ها موجب رشد کفر و نفاق است مگر اینکه طرفین رابطه به جهادی مستمر بر علیه نفس و فرهنگ نژادی خود متوسل شوند و تقوایی شدید پیشه سازند.

۱۵۰ - موتور محرکه ازدواج و زناشویی همانا از خود گذشتگی متقابل است. پس ازدواج به عنوان اساس دین اگر بر باورها و معارف و اعمال دینی بنا نشود مبدل به واقعه ای ضد خود می شود: ازدواج ضد ازدواج. پس واضح است که اساس قرار دادن اشتراکات در انتخاب همسر، یک پدیده ضد ازدواج است و زناشویی را دچار رکود و خودپرستی و فساد و کسالت می کند و از حرکت و تکامل باز می دارد.

۱۵۱ - ازدواج بر اساس عشق به غیرپدید می آید پس ذاتاً دینی و عرفانی است و لذا زناشویی های غیر اخلاقی و غیر دینی از همان آغاز با هویت خود دچار بن بست می باشند و همه امور هنوز آغاز نشده نابود است. این زناشویی کارخانه تولید کفر و فساد و تباهی و فحشاء است و حتی فرزندان این زناشویی عامل عذاب والدین هستند و اینست که در فرهنگ کفر، فرزند ضد خوشبختی محسوب می شود و «فرزند کمتر رفاه بیشتر» تبدیل به یک اصل می گردد.

۱۵۲ - ازدواج و زناشویی به لحاظ مادی و معنوی واقعه ای تماماً دینی و الهی و عرفانی است و لذا کافران در نبرد با آن قرار دارند و زجر آورترین زناشویی ها را تجربه می کنند. ازدواج یا سکوی عروج معنوی است و یا چاه سقوط.

۱۵۳ - ازدواج تنها واقعه و رابطه و پیمانی در همه فرهنگهاست که علناً و با صدای بلند با نام خدا و برای رضای خدا منعقد می شود و عین عهد با خداست آن هم عهدی برای تمام عمر. صبر و تلاش بر این عهد موجب هدایت و رستگاری است و عهد شکنی به عمد موجب سقوط و کفر و ذلت است. و آنکه این عهد را بشکند خود را شکسته است مگر اینکه زناشویی به مسیری افتاده باشد که موجب شکسته شدن عهد با خدا باشد که در اینصورت طلاق امری واجب است و گریز از آن گناه است و موجب تباهی و هلاکت می شود.

۱۵۴ - خداوند در کتابش می فرماید «پیروی مرد از زن عین پیروی از شیطان است و عدم اطاعت زن از مرد مستوجب عقوبت و تنبیه و نهایتاً طلاق است.» چرا؟ زیرا مرد عاشق بر زن است و امر او به زن امر دل اوست که خانه خدا و قلمرو ولایت حق است و تبعیت زن از امر مرد همان تبعیت او از فرمان عشق و حکم الهی است و بدینگونه زن را در ولایت عشق الهی قرار می دهد و هدایت می کند زیرا عشق امر خداست. پس اطاعت ناپذیری زن از مرد همان تبعیت از شیطان است و لذا پیروی مرد از زن هم تبعیت از شیطان است که دشمن سعادت زناشویی و صلح بین آدم و حوا می باشد. از طرفی دیگر مرد قلباً مرید زن است و اگر زن هم در عمل مرید مرد نباشد در واقع ستم پدید می آید و رابطه از تعادل و عدالت خارج می گردد. علاوه بر اینکه به تجربه محقق شده که زن بخودی خود قادر به تبعیت از عقل و اراده عقلی خود نیست و بلکه بولهبوسی صفت ویژه زن است و لذا اطاعت مرد از زن اطاعت از جنون و نابخردی است. و لذا در خانه ای که زن حکم می راند بی نظمی و هرج و مرج و شقاوت حاکم است. و نیز به تجربه معلوم شده مردی که از زن تبعیت می کند بتدریج محبت قلبی خود را به او از دست می دهد و متقابلاً زن هم قلباً از چنین مردی

بیزار می شود و به سوی مردانی می گراید که دارای قدرت اراده اند . زن ذاتاً مردان صاحب اراده و خرد را دوست می دارد و از مردان بی اراده نفرت می یابد . شیطان است که بین زن و شوهر عداوت پدید می آورد .

۱۵۵ - عدالت و برابری حقوقی بین زن و مرد همانا محبت و عشق قلبی مرد به زن و اطاعت ذهنی و عملی زن از مرد است و غیر از این ستم و نابرابری وجودی است . عدم اطاعت زن از مرد همان عدم اطاعت او از محبت مرد است یعنی محبت ناپذیری است و لذا این عدم اطاعت موجب نابودی عشق از دل مرد نسبت به زن می شود و ستم اینست که زن به خودش می کند . این زن دشمن محبت است پس اطاعت از او اطاعت از شقاوت است که مذهب شیطان می باشد .

۱۵۶ - دین و تقوا و هدایت در زن چیزی جز اطاعتش از شوهر نیست و این تنها راه نبرد او با شیطان است و با نفس اماره خویشتن . و دین و تقوا و هدایت مرد هم در خانه چیزی جز القای ولایت خود بر همسرش نیست و این همان نبرد او با شیطان و نفس اماره خویشتن است زیرا مرد قلباً مرید زن است و لذا بایستی خلاف دل خویش عمل کند یعنی از زن اطاعت نکند . زیرا اصل تقوی همان نبرد بر علیه دل خویشتن است که هسته مرکزی نفس فرد می باشد پس واضح است که «اهل دل» پیروان شیطان هستند . الا اولیای خدا و عارفان کامل که بر دل خود فائق آمده و دل خود را خانه خدا ساخته اند و تماماً تسلیم امر دین خدایند و اسوه دین می باشند .

۱۵۷ - عشق و محبت و عاطفه قلبی در صورتی تبدیل به نور هدایت و سعادت می شود که بر احکام الهی عمل کند و نه بر امیال شخصی . علت عواقب تراژیک همه عشق ها اینست که به اراده شخصی می روند و بازیچه شیطان شده و نهایتاً عشق تبدیل به عداوت می شود .

۱۵۸ - زن فقط در مواردی حق دارد که از امر شوهر سرپیچی نماید و حتی طلاق بگیرد که شوهرش علناً او را امر به خلاف شرع و حکم خدا می نماید . که چنین مردی البته مطلقاً زنش را دوست نمی دارد و این امر بر زن واضح است .

۱۵۹ - مردی که زنش را دوست ندارد نمی تواند شاهد تباهی زنش باشد و اگر اصلاح نشود او را طلاق می دهد تا در طلاقش توبه کند . فردی که زن کافر و بدکاره اش را طلاق نمی دهد از او نفرت دارد و از او فقط قصد سوء استفاده دارد .

۱۶۰ - یکی از آخرین تهدیدهای زن کافر در جهت تسلیم نمودن شوهرش اینست که او را علناً تهدید به خیانت و زنا می کند . که در اینصورت مرد اگر او را تنبیه و اصلاح نکند و یا نهایتاً طلاقش ندهد بدون تردید زنش به دام زنا می افتد و نابود می شود و چه بسا کار به جنون و جنایت می رسد . که از این موارد در دوران ما بسیار رخ می نماید .

۱۶۱ - فرزندان خانواده ای که در آن مرد مرید زن است موجوداتی وژگون سالار و بی هویت هستند : دخترانی مرد صفت و پسرانی زن صفت : دخترانی بی عاطفه و قلدر و محبت ناپذیر و پسرانی بی اراده و ذلیل و تو سری خور . و تمدن مدرن ما مواجه با چنین نسلی است که انقراض تمدن را نوید می دهد . این نوع فرزندان عذاب روح و خوار چشم والدین خود و آئینه زندگی مالیخولیایی والدین خود هستند .

۱۶۲ - مهر و قهر دو روی سکه محبت هستند و امر هدایت و سعادت و رشد از این میانه می گذرد .

۱۶۳ - تربیت فرزندان موضوعی جدای رابطه زن و شوهر نیست بر خلاف آنچه که امروزه تبلیغ می شود . از رابطه سالم و دینی والدین ، فرزندان به خودی خود تربیت می شوند بی آنکه هیچ انرژی اضافی را طلب کنند .

۱۶۴ - محبت مرد در خانه باید فرمان براند و اینست تنها اصلی که سعادت خانواده و تربیت فرزندان را تضمین می کند و این فرمانروایی عشق است . و مردی که عشق ندارد فرمان و قدرتی هم ندارد همانطور که دین و آئینی هم ندارد و بازیچه زن و بچه هاست و منفور آنها . چنین مردی فقط به واسطه پول فزاینده در خانه تحمل می شود .

۱۶۵ - مردی که عشق ندارد دین هم ندارد و خدا را هم نمی شناسد و لذا خود را خدا و رزاق اهل خانه می داند و نان با منت به خانه می آورد و لذا منفور اهل خانه است و اهل خانه جز به جیب او نظر ندارد .

۱۶۶ - هدف از ازدواج دستیابی به جاودانگی و تولید چیزی است که انسان به واسطه اش جاودانه شود . این همان هدف ذاتی از زیستن بر روی زمین است که ازدواج اوج زیستن است و تلاش برای استمرار جاودانه است . این جاودانگی یا در خویش و بواسطه خویشتن است و یا بواسطه شجره است یعنی همان شجره ممنوعه که استمرار نژاد است که وسوسه ابلیس است .

۱۶۷ - این جاودانگی یا بواسطه الحاق انسان به پروردگار در ذات خویش است که در آزمون زناشویی حاصل می شود از طریق گذشتن از دل خویشتن . ویا بواسطه تولید مثل و نژاد پرستی که حداکثر استمرارش عمر زمین است .

۱۶۸ - آدمی یا بواسطه نژادش معرفی و استمرار می یابد و یا بواسطه نژادش یعنی خداوند . آدمی یا خداوند را معرفت خود می سازد و یا فرزندانش را . انسان یا نژاد (خداوند) را می زیاند و یا نژاد را . انسان یا ذات خود را می زیاند یا صفات خود را . و این حاصل دو نوع ارتباط با همسر و جنس مخالف است . انسان یا تولید مثل خود را می کند و یا تولید بی مثل خود . انسان یا در تکرار استمرار می یابد و یا در بی تایی .

۱۶۹ - دین خدا راه و روش جاودانه شدن از ذات خویشتن است در رابطه با جنس مخالف . کسی که تمام دنیایش و صفاتش را به جنس مخالف می بخشد تا ذاتش را آشکار سازد .

۱۷۰ - زناشویی بر اساس دین و معرفت همان قلمرو و تسبیح و تزکیه نفس خویش است یعنی صفات زدایی از خویشتن در جهت رسیدن به ذات وحدانی خویش . و این همان جریان از خود گذشتن در رابطه با همسر است . از خود گذشتن نه برای ارضای خود بلکه به قصد براندازی خود . و نهایتاً گذشتن از دل خود و حتی محبوب و همسر خود .

۱۷۱ - زناشویی یا مسابقه و تجارت خودخواهی و خود ارضایی و خود پرستی است که روشی شیطانی است و جز به کینه و تباهی نمی رسد و یا مسابقه از خود گذشتن است که روشی الهی است و به خدا می رسد . وآنکه از خود می گذرد به خود می رسد که همان خداست . ولی آنکه فقط در صدد منافع نفسانی خویش است نهایتاً به عبث و جنون می رسد .

۱۷۲ - و هیچکس بدون یاری یک پیرمعرفت قادر نیست که این راه از خود گذشتن را صادقانه و تا به آخر طی نماید و به خدای خود برسد . زیرا نفس آدمی ذاتاً خودپرست و خود فریب است و اینست که بدون امام نمی توان خود را شناخت و به اعماق خود راه یافت و به ذات رسید .

۱۷۳ - هیچ رابطه و واقعه ای همچون زناشویی نیازمند یک شاهد عارف و پیر هدایت نیست زیرا رویارویی نفس هر فردی با خویشتن است منتهی تحت عنوان یک غیر .

۱۷۴ - زن جمال و زیان و تجلی ضمیر ناخودآگاه شوهر است و درست به همین دلیل مجذوب و مفتون اوست و لذا نباید از او پیروی کند زیرا این پیروی عین خود پرستی است . و آدمی در خود پرستی اش دیو و دد می گردد همانطور که همه مردانی که مرید زنان خود هستند به سوی جنون می روند . وزن نیز بتدریج از آنها منزجر می شود زیرا می بیند که این خود پرستی را ایثار می نامند .

۱۷۵ - بنابر این از خود گذشتن مرد مطلقاً به معنای پیروی از زن نیست بلکه در عمل به معنای اطاعت از احکام دین خداست تا آنجا که مرد برای بیدار ساختن زن و تنبیه خودش بایستی خود و زن هر دو را تحریم جنسی کند . مسئله تنبیه بدنی زن در موارد یاغیگری و بی عصمتی زن نیز که حکم خداست در واقع همان تنبیه خود مرد در زن است و این کاری آسان نیست .

۱۷۶ - مرد برای عافیت طلبی خودش زن را آزاد می گذارد و چشم بر خطاهایش می پوشد و نام این عمل را ایثار می نهد .

۱۷۷ - نصیحت ، تهدید ، تنبیه بدنی ، تحریم جنسی و نهایتاً طلاق ، سلسله مراتب ولایت مرد بر زن و درجات از خود گذشتگی مرد است که جملگی احکام خدا در زندگی زناشویی می باشد . و مردان بولهوس و شهوت پرست چون نمی خواهند در رختخواب مواجه با مشکل شوند زن را در خطاهایش آزاد می گذارند و نام این تجارت پلید را ایثار می نهند . و لذا زن هم حتی علیرغم میلش به لحاظ جنسی از چنین مردی بیزار می شود و این جزای این دروغ است .

- ۱۷۸ - نیاز جنسی مرد به زن کارخانه خودشناسی اوست و لذا زن هم در این کارخانه مستمراً به امتحان مرد می پردازد که تا چه حدی او را دوست می دارد و یا فقط عاشق پانین تنه خویش است .
- ۱۷۹ - زن به طور آگاه و ناآگاه ماهیت رابطه مرد را با خود در رختخواب به محک می زند و همچنین میزان قدرت پانین تنه خود در مرد را ارزیابی می کند و بر همین اساس زندگی زناشویی را سامان دهی و برنامه ریزی می کند . مردی که بواسطه نیاز جنسی اش همه ارزشها را زیر پا می نهد از چشم و دل زن ساقط می شود . و این یک حکم ذاتی و الهی است و در اراده زن نیست .
- ۱۸۰ - مرد به میزانی که شهوت جنسی خود را مهار می کند و ان را به خدمت ارزشهای انسانی و معنوی می کشاند دلش را به نور معرفت روشن می کند .
- ۱۸۱ - زنی که تمام قدرت و آرمان خود را در زناشویی منوط به نیاز جنسی مرد به خود می داند و بر این اساس برنامه ریزی می کند به زودی از دل مردش ساقط می شود و چه بسا مردش را به لحاظ جنسی از خود بیزار می سازد . و این نیز یک حکم ذاتی است .
- ۱۸۲ - همه مردان تباه شده قربانی شهوت جنسی خود هستند . شهوت جنسی و عشق در دو قطب متقابل قرار دارند و با یکدیگر به محک زده می شوند .
- ۱۸۳ - بر زن است که به نیاز جنسی شوهرش تن در دهد و تمکین کند . و بر مرد است که به هر قیمتی نیاز خود را ارضاء نکند .
- ۱۸۴ - به میزانی که رابطه جنسی تبدیل به یک حربه زناشویی می شود قوه حیات و سلامت جسمانی و روانی به خطر می افتد و زمینه سوء تفاهمات و سوء ظن ها پدید می آید .
- ۱۸۵ - میزان برخوردارای عاطفی و روحانی در رابطه جنسی و مبادله معنوی حاصل از آن چیزی جز میزان از خود گذشتگی طرفین در زندگی روزمره نیست و نیز از خود گذشتگی در کم و کیف برقراری این رابطه .
- ۱۸۶ - رابطه جنسی قلمرو تمرین و تجربه و درک و اجر روحانی از خود گذشتگی در زناشویی است . و لذا بزرگترین مانع این رابطه همانا خود پرستی طرفین رابطه است . رابطه جنسی آئینه تمام و کمال کیفیت زناشویی می باشد . هیچ طلاق رخ نمی دهد الا به دلیل نابودی رابطه جنسی که ملاک نابودی کل زناشویی است .
- ۱۸۷ - رابطه جنسی جهادی برای رهانی از «من» و حرکت به سوی «او» یعنی خالق وجود است . لذا این رابطه توحیدی ترین جنبه از زناشویی است و لذا زناشویی کافرانه به سرعت با این رابطه به بن بست و عذاب می رسد .
- ۱۸۸ - رابطه جنسی ترمینال جهاد زن و شوهر برای فائق آمدن بر خود و انحلال منیت و فنای از خود و حرکت به سوی ذات است .
- ۱۸۹ - فجیع ترین و پلید ترین زناشویی ها حاصل ازدواج ابزاری است یعنی ازدواج اقتصادی ، سیاسی . یعنی همسر به عنوان ابزاری برای رسیدن به امیال خصوصی . این نوع ازدواج سیاسی ترین رابطه بشر است و منشأ همه شرارتها و مکرهاست .
- ۱۹۰ - ازدواج اگر به نیت هم سرنوشتی نباشد هر چه باشد معامله ای پلید و مکارانه است و به عواقبی فجیع می انجامد و طرفین رابطه را تبدیل به دیو می سازد .
- ۱۹۱ - نیت و نگاه و عملکرد هر بشری در ازدواج ، سرنوشت نهانی او را رقم می زند و میزان کل روابط و عمل زندگانی اوست و توشه آخرت هر انسانی از کل زندگی اش در این رابطه معلوم می گردد .
- ۱۹۲ - هر ازدواجی یا به خدا می رسد یا به شیطان . یا به محبت با جهان هستی و اتحاد با کل بشریت می رساند و یا به شقاوت و نفرت از عالم و آدم .

- ۱۹۳ - مهم اینست که همسر تو چگونه انسانی باشد بلکه مهم اینست که تو در این رابطه چه بوده باشی و چه کرده باشی . سرنوشت تو را نیت و عمل تو تعیین می کند نه همسر تو .
- ۱۹۴ - چه بسا انسانی که با نیت خدائی و برای رضای او ازدواج کند و مواجه با شقی ترین همسر شود و از این رابطه به مقام امامت و شفاعت بشریت برسد و به دست همسرش کشته شود .
- ۱۹۵ - هدف ذاتی ازدواج «هستی برای دیگری» است و هر که این معنا را در ازدواج کشف و درک و تصدیق نکرده باشد حق ازدواج را نیافته و از این رابطه نصیبی نمی برد جز عذاب .
- ۱۹۶ - ازدواجی که با نیت «دیگری برای خودم» پدید می آید مقصدی جز دوزخ و ندامت ابدی ندارد . و این نگاه است که امروزه ازدواج را به سوی انقراض می کشاند و اندیشه ازدواج را مترادف با دوزخ می سازد .
- ۱۹۷ - ازدواج به نیت خوشبخت شدن ، احمقانه ترین و دوزخی ترین ازدواجهاست . ازدواج به نیت خوشبخت کردن همسر هم به همان میزان احمقانه و ناکام است .
- ۱۹۸ - زناشویی نه راه «من» است و نه راه «تو» بلکه راه سوم است راه «او» . هم سرنوشت شدن به قصد یافتن راه سوم است .
- ۱۹۹ - عشق زناشویی عموماً یکطرفه است . و عشق زن هنگامی آغاز می شود که عشق مرد پایان یافته است . عشق متقابل زناشویی فقط در میان مخلصین در دین ممکن می شود .
- ۲۰۰ - ازدواج بایستی به نیت جستجوی یک گمشده معنوی باشد و همراهی در این جستجو . ازدواجی که بر اساس یک آرزو و آرمان از پیش تعیین شده صورت پذیرد محکوم به ناکامی است و گمراهی .

**فصل دوم**

# **دیالکتیک زن و مرد**



## بسم الله الواحد

- ۱- مرد ، وجود است و زن هم عدم .
- ۲- زن ، ماده است و مرد هم معنا .
- ۳- مرد ، ظرف است و زن هم مظروف .
- ۴- مرد ، ظاهر است و زن هم باطن .
- ۵- زن ، زمین است و مرد هم آسمان .
- ۶- مرد ، عاشق است و زن هم معشوق .
- ۷- مرد ، خیر است و زن هم شر .
- ۸- مرد ، روز است و زن هم شب .
- ۹- مرد ، کلمه است و زن هم اعراب آن .
- ۱۰- زن ، هوا است و مرد هم نفس .
- ۱۱- مرد ، آب است و زن هم آتش .
- ۱۲- مرد ، اول است و زن هم آخر .
- ۱۳- مرد ، دنیا است و زن هم آخرت .
- ۱۴- مرد ، عارف است و زن هم معروف .
- ۱۵- مرد ، فاعل است و زن هم مفعول .
- ۱۶- مرد ، جاهل است و زن هم مجهول .
- ۱۷- مرد ، طالب است و زن هم مطلوب .
- ۱۸- مرد ، شاهد است و زن هم آئینه .
- ۱۹- مرد ، " ال " است و زن هم " لا " .
- ۲۰- زن ، ذات است و مرد هم صفات .
- ۲۱- مرد ، زنده است و زن هم زندگی .
- ۲۲- مرد ، راه است و زن هم مقصد .
- ۲۳- زن ، غیب است و مرد هم شهود .
- ۲۴- مرد ، خانه است و زن هم صاحبخانه .

- ۲۵- مرد ، شاغل است زن هم مشغول .
- ۲۶- مرد ، خالق است و زن هم مخلوق .
- ۲۷- مرد ، من است و زن هم تو .
- ۲۸- زن ، هستی است و مرد هم بایستی .
- ۲۹- مرد ، کن است و زن هم فیکون .
- ۳۰- زن ، خویش مرد است و مرد هم غیر زن .
- ۳۱- زن ، ناز است و مرد هم نیاز .
- ۳۲- زن ، تن روح مرد است و مرد هم روح تن زن .
- ۳۳- مرد ، بود نبود زن است و زن هم نبود بود مرد .
- ۳۴- زن ، چیزی برای مرد است که باید باشد و نیست .
- ۳۵- مرد ، چیزی برای زن است که نباید باشد و هست .
- ۳۶- زن ، چیزی است که مرد می خواهد در او فنا شود .
- ۳۷- مرد ، چیزی است که زن می خواهد از او بقا یابد .
- ۳۸- فرق بین زن و مرد ، فرق همه فرق هاست .
- ۳۹- جاذبه بین زن و مرد ، جاذبه همه جاذبه هاست .
- ۴۰- اتحاد بین زن و مرد ، اتحاد بود و نبود است .

**فصل سوم**

# **دین زنانه**

## بسم الله الولی

۱- همه شریعت ها و فرهنگهای ملل بر این باور است که دین و هدایت و سلامت و شرافت زن چیزی جز پذیرش صادقانه ولایت شوهر نیست . و این قانونی مطلق است بدون توجه به این امر که شوهر چگونه موجودی باشد . چرا ؟

۲- یک مرد هر چقدر که کافر و شرور باشد بدی زنش را نمی خواهد و بلکه جز سعادت زنش آرزوی ندارد و جز عصمت و هدایت و ایمان زنش را نمی خواهد حتی اگر خودش فاسق و تبهکار باشد . این یک قاعده جهانی و بدیهی است .

۳- بنابراین اطاعت صادقانه زن از شوهر بدون شک به سعادت خودش منجر می شود حتی اگر به بدبختی شوهرش منجر شود .

۴- اطاعت زن از شوهر چند خاصیت ذاتی دارد . یکی اینکه مسئولیت دنیوی را از او سلب می کند و دوم اینکه محبت مرد را نسبت به او روزافزون می کند . و همین دو امر دلیل لازم و کافی بر اطاعت بی چون و چرای زن از مرد است اگر زن عاقل باشد .

۵- ولی به تجربه می دانیم که چنین زنانی خاصه در عصر ما بسیار اندکند و این نشان تباهی عقل زنانه است که عین دین زنانه است . زیرا زنی که ولایت شوهر را نمی پذیرد نه تنها محبت و عزت خود را از دست می دهد بلکه عصمت خود را هم از دست می دهد که اساس دین اوست .

۶- زنی که در امور دنیوی تابع شوهر است تمام دنیا را از خود سلب می کند و سبکبال و آزاد است و عزتی برتر از این نیست زیرا مسئولیتهای دنیوی است که انسان را تباه می کند .

۷- و خداوند زن را برای حمالی دنیا نیافریده است بلکه مظهر معنویت و زیبایی و رحمت و محبت کرده است .

۸- پس زنی که می خواهد با مرد برابر شود یعنی می خواهد حامل دنیا شود و این از عقل او نیست و لذا از دین او هم نیست و این موجب استثمار تن و دل و روح زن است .

۹- آزادی یعنی آزادی از اسارت و مسئولیتهای دنیوی . و اطاعت زن از مرد در امور دنیوی اساس آزادی اوست .

۱۰- پس فلسفه برابری زن و مرد فلسفه اسارت و فساد زن است . فلسفه جنون و فحشای زن است . فلسفه کفر و برده گی زن است .

۱۱- زن در خلقت ازلی از باطن مرد است پس موجودی باطنی و قلبی و روحانی است و مرد باید به دنیا و ظاهر او خدمت کند و لذا مسئولیت دنیوی زن بر عهده مرد است . و این ولایت مرد بر زن است به لحاظ دنیوی و نه معنوی .

۱۲- و اینست که ابتلای زن به امور دنیوی و معیشتی قلمرو تباهی و ضلالت اوست .

۱۳- معنویت و آزادی و استقلال روح زن اینست که دنیایش را به شوهرش وانهد . و اینست دین زن که عین عقل اوست .

۱۴- در شریعت اسلامی هرگز نیامده است که زن باید از دین و اعتقادات مرد اطاعت کند بلکه در دنیایش از مرد اطاعت کند تا از مسئولیت دنیوی رها باشد و به امور معنوی و عاطفی بپردازد .

۱۵- انسان بمیزانی که از دنیا پاک می شود اهل معنا و روح می شود . و زن هزاران بار بیشتر از مرد امکان حیات معنوی دارد در صورتی که در امور دنیوی از مردش اطاعت کند .

۱۶- به همین دلیل همه زنان پیرو برابری به لحاظ دین و معنا کافر و مفسدند و برده مردان .

۱۷- اراده به پرستیده شدن بواسطه مرد ، منشأ کل کفر و حماقت زن است . و زن حاضر است برای پرستیده شدن و یا بظاهر ستوده شدن بواسطه مرد ، تن بهر کاری بدهد . روسپی گری عذاب این اراده به پرستیده شدن است که غایت هلاکت زن است .

۱۸- کم نیستند زنانی که هر روزه بدست شوهر خود کتک می خورند و شکنجه می شوند ولی طلاق نمی گیرند زیرا پس از هر کتکی مورد چاپلوسی و منت کشی و پرستش مرد قرار می گیرند . و اصلاً مرد بمیزانی که به زن میتلاست او را کتک می زند . و زن هم این را می داند و می بیند و لذا کتک را تحمل می کند و اتفاقاً از کتک خوردن لذت می برد . زیرا در حال کتک خوردن غایت برده گی و درپوزه گی مرد را می بیند و نیز پس از کتک .

۱۹- پس دین زن ربطی به عبادات او ندارد و چه بسا زنان که دین مداری را هم ابزاری برای جلوه گیری و پرستیده شدن خود قرار می دهند .

۲۰- حتی تحصیل علم و مشاغل مردانه و هنرها هم برای اکثریت زنان وسیله ای برای جلوه گیری و بالا بردن درجه پرستیده شدن در نزد مردان است و بس .

۲۱- دین زن در پذیرش ولایت شوهر و اطاعت در امور دنیوی است و بس . چه بانماز و چه بی نماز .

۲۲- عبادات از زنی که ولایت مرد را نمی پذیرد یک شیطان مجسم می پرورد چون قظامه .

۲۳- اطاعت دنیوی زن از مرد موجب رهائی و آزاده گی و معنویت و عزت و شرف اوست و نیز هدایت او . حتی اگر مردش کافر و جاهل باشد . زیرا حتی یک مرد فاسد هم زن خودش را فاسد و فاحشه و تباه نمی خواهد . بنابراین اصل اول دین مداری زن اطاعت از پدر ، همسر یا پسر است . زیرا زن در اراده دنیوی خود سرگردان و بولهوس و بازیچه است . این اطاعت اساس نجات زن از این بازیچگی می باشد و لذا اساس دین اوست .